

## تحلیلی جامعه‌مدار از سیاست اصلاح و درمان محکومان (زن و مرد) و روش‌های آن

دکتر سلمان کونانی<sup>۱\*</sup>، دکتر محمدعلی مهدوی ثابت<sup>۲</sup>، دکتر محمدعلی اردبیلی<sup>۳</sup>، دکتر علی

صفاری<sup>۴</sup>

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۷/۳ صص ۲۲۷-۲۵۵ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۲/۱۴

### چکیده

قابلیت اصلاح و بازپروری زندانیان اعم از زن و مرد پیش‌فرض غالب جرم‌شناسی اصلاح زندانیان و لزوم پی‌ریزی یک برنامه روشمند برای بازگرداندن هنجارمند آنها به اجتماع پیشنهاد اصلی آن است. هدف مقاله حاضر بررسی و تحلیلی جامعه‌مدارانه و مبتنی بر بینش جامعه‌شناسانه-جرم‌شناسانه از برنامه و سیاست اصلاح و درمان و قلمرو روش‌های قابل اجرای آن می‌باشد. این پژوهش به شیوه توصیفی-تحلیلی و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای و مراجعه به جدیدترین آموزه‌ها در حوزه جرم‌شناسی اصلاح و درمان انجام شده است. یافته‌های این تحقیق نشان داد که برنامه اصلاح و درمان زندانیان بالذات متأثر از واقعیات و انتظارات جامعه آزاد بوده و متناسب با تفاوت‌های فردی و اجتماعی میان زنان و مردان علاوه بر یکسری طرح‌ها و روش‌های اجرایی مشترک، تدابیری مستقل و منحصر به فرد نیز دارد. نتایج تحقیق نشان داد که اجرای یک روش خاص و محدود و نیز اجرای روش‌های سنتی اصلاحی-درمانی نمی‌تواند موجبات تغییر رفتار زندانیان را اعم از زن و مرد فراهم آورد. لذا قواعد و مقررات ناظر بر گفتمان اصلاح و درمان در محیط کیفری بایستی متناسب با شرایط و ویژگی‌های خاص دسته‌های مختلف زندانیان زن و مرد دچار تحول و دگردیسی گردد. باید ضمن بهره‌گیری از آموزه‌های اصلاحی عام و مشترک، رویکردها و الگوهای افتراقی و ویژه نیز در قبال زنان و مردان محکوم مدنظر قرار گیرد تا بتوان بر قابلیت‌های اصلاحی محیط کیفری و نظام زندانبانی و نیز احتمال بازگشت موفقیت‌آمیز و هنجارمندانه محکومان به اجتماع آزاد افزود.

**کلمات کلیدی:** تفکر و برنامه اصلاح و درمان، زندانی، بازپروری، زن، مرد.

<sup>۱</sup> دانش‌آموخته دکتری حقوق کیفری و جرم‌شناسی و استادیار مدعو دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

<sup>۲</sup> دانشیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران.

<sup>۳</sup> استاد گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهیدبهبشتی.

<sup>۴</sup> استادیار گروه حقوق کیفری و جرم‌شناسی دانشکده حقوق دانشگاه شهیدبهبشتی.

\* نویسنده مسئول مقاله: [salmankonani@gmail.com](mailto:salmankonani@gmail.com)

## مقدمه

مجرمان اعم از زنان و مردان محکوم، به صرف ارتکاب جرم از حمایت مطلق نظام حقوق بشری خارج نشده و انسانیت خویش را از دست نخواهند داد. در ساحل سیاستگذاری جنایی باید انتظار آمدورفت هر نوع موجی را داشت و قدری صبورانه‌تر و محتاط‌تر به فکر تدبیر امواج بحران‌آفرین بود. باید محکومان و زندانیان را در متن اجتماع تحت حراست و کنترل قرار داد و برای بازپذیری اجتماعی موفق، معالجه روحی و شخصیتی و رفتاری آنها طرح‌ریزی نمود و باور داشت که زندان توانسته و می‌تواند انسان‌هایی هنجارگرا، قانون‌مدار و انقلاب‌آفرین بیشتری تحویل اجتماع دهد. این یک حقیقت است که اغلب شهروندان نگاه و نگرش مثبتی نسبت به بزهکاران و محکومان ندارند و جرم نشانه بی‌احترامی به قوانین و هنجارهای جامعه تلقی می‌شود. اما باید واقع‌بین بود و آگاه که در جوامع انسانی پدیده‌هایی چون «بیماری» و «جرم و بزهکاری» هرگز امر غریبی نبوده و اوان و ایام رخداد آنها را می‌توان تا سپیده‌دمان تاریخ بشری به واپس برد. گویی تمدن بشری به نظاره‌گری جرم در جوامع عادت عمیقی دارد و انگار خروج و سفر آنرا از متن زندگی جمعی، به آسانی امری میسر و شدنی نمی‌داند. بیش از خود جرم، این زنان و مردان مجرم‌اند که مستحق توجه و تدبیر می‌باشند. باید نگاه‌ها را شست و در فضای نگرش به امور معمول و جریان عادی زندگی به محکومان و راه‌های بازگشت مجدد آنها به اجتماع به منظور عادی‌سازی سبک زندگی و هم‌نوایی اجتماعی نگریست. باید از قضاوت‌های پیش‌داورانه و تفکرات قالبی فاصله گرفت و بدون هیچگونه زمینه نظری منفی به استحاله محیط کیفری و محکومان در بطن فرهنگ عمومی حاکم بر جامعه نگریست. با برخورداری از چنین روحیه‌ای است که می‌توان رسالت و پیام‌های انسانی، اخلاقی، حقوق بشری و حیات‌بخش آموزه‌های مدافع برخورد انسان‌مدار با جمعیت کیفری را درک نمود. در این رهگذر، جرم‌شناسی اصلاح و درمان زندانیان – به عنوان یکی از شاخه‌ها و جریان‌های جرم‌شناسانه اصلاحی – به دنبال ترمیم شخصیت، بازپروری روانی-رفتاری زندانیان و ارتقای سازگاری آنها با جامعه و تبعاً مهار و قابل‌تحمل‌سازی نرخ تکرار جرم از جانب آنها می‌باشد (Miceli, 2009:5).

در رویکرد حقیقی جرم‌شناسی اصلاح‌گرا، این اعتقاد وجود دارد که رفتار آدمی مستقیماً در روح و روان او نقش دارد؛ کار و اعمال نیک و خدایسند موجب تعالی روح او و ارتکاب اعمال مجرمانه و غیراخلاقی سبب آلودگی روح و روانش می‌گردد. با چنین اعتقادی است که در بینش جرم‌شناسانه اصلاح‌مداری، مجازات‌ها هم به تأمین حقوق و مصالح فرد توجه دارند و هم مصالح و حقوق عامه را مورد نظر قرار می‌دهند. جرم‌شناسی اصلاح‌مدار در هماهنگی با آموزه‌های انسان‌شناسی به‌سر

<sup>1</sup> Correctionally – Oriented Criminology.

می‌برد. تفکر و برنامه اصلاح و درمان با بیمارپنداشتن مجرمان و بزهکاران (اعم از زنان و مردان) و درواقع تلقی بیمارگونه از آنها به دنبال کشف و معرفی مهمترین تدابیر و روش‌های اصلاحی برای مدیریت و تغییر رفتار آنها در محیط کیفری و تداوم و توسعه آن تدابیر به مرحله پس از خروج از زندان می‌باشد. بی‌شک، به صرف خاتمه یافتن دوران تحمل محکومیت به زندان و آزادشدن زنان و مردان زندانی و بدون سپری کردن برنامه‌های ویژه اصلاحی-درمانی و دوره‌های توان‌افزایی رفتاری-فرهنگی در زمان اقامت در زندان نمی‌توان انتظار داشت که زندانیان آزادشده بتوانند در مواجهه مجدد با جامعه و ورود به زندگی جمعی دچار چالش نشده و به روال عادی زندگی بازگردند. انگ‌ها و برچسب‌های اجتماعی، قضاوت قالبی و غیرمنصفانه جامعه پیرامون و اخلال در مناسبات و پیوندهای خانوادگی از جمله عمده‌ترین مشکلاتی هستند که زندانیان در بدو خروج از زندان با آن مواجه هستند. چنانچه نظام زندانبانی قبل از خاتمه دوران محکومیت زندانیان نسبت به این واقعیات حساس نبوده و از روش‌های ویژه و کاربردی برای اصلاح رفتاری و تجهیز زندانیان به ابزارها و منش لازم به منظور عادی‌سازی زندگانی‌شان نداشته باشد، هرگز نمی‌توان برای هدف بازدارندگی کیفر حبس تعریف اعتبار نموده و بدان دلخوش بود (Miceli, Op.cit:11).

اندیشه اصلاح‌مداری رسماً و عملاً در بستر توجه عمیق به گفتمان لزوم احترام به کرامت ذاتی محکومان به عنوان انسان‌هایی که هرگز و در هیچ تقویمی نمی‌توان به فطرت و ذات انسانی آنها بی‌توجه بود، به دنبال این است که مدلی از دمکراسی جنایی و کیفری را در جامعه برقرار سازد که بتواند به نحو شایسته‌ای سبب‌ساز تأمین حداکثری منافع فردی و جمعی در لوای نظام کیفرها گردد. این سیاست از مجرای حفظ و نگهداری مجرم در جامعه و تحت درمان قرار دادن او عملاً سیاست طرد و حذف مجرمان را از جامعه کنار زده و در راستای پارادایم اومانستی اتخاذی خویش درصدد است که تبیین نماید؛ بزهکار و مجرم یک بیمار است و نیازمند درمان می‌باشد و راه درمان نیز الگوی کیفرمدار صرف نیست (Konani, 2010, p.7). روان‌درمانی، درمان پزشکی و اصلاح و درمان اخلاقی-جامعوی بخشی از مهمترین و مشهورترین روش‌های اجرای تفکرات و آورده‌های جرم‌شناسی اصلاح و درمان در محیط کیفری می‌باشند که تخصصاً مورد سوم (اصلاح اخلاقی-جامعه‌مدار) دارای رویکرد و روش جامعه‌شناسانه غالب است. لیکن در میان سایر روش‌ها هم مثلاً در برخی از الگوهای پیشنهادی در قلمرو روش

<sup>۱</sup> تلقی بیمارگونه جرم‌شناسی اصلاح و درمان از محکومان به این معنا نیست که این رشته در تقابل با نظریاتی چون نظریه عقلانیت و جرم (حسابگری)، سعی دارد بزهکاران و مجرمان را حقیقتاً و در معنای بیولوژیک بیمار و متفاوت از سایر شهروندان و فاقد عقل معاش و اراده تصور کند. قطعاً بزهکار و مجرم دارای اراده است، اما شرایط وی قابل مقایسه با فردی است که در جامعه دچار امراض قابل درمان و بعضاً صعب‌العلاج شده است.

روان‌درمانی می‌توان از یکسری انگاره‌ها و استعاره‌ها سراغ گرفت که ماهیتاً جامعه‌شناسانه می‌باشند. بطور مثال، در منطق عمومی روان‌درمانی تمرکزی ویژه بر شناسایی کاستی‌های دوران کودکی و مدیریت رفتارهای مخاطره‌آمیز کودکان وجود دارد که اساساً مفهومی جامعه‌شناسانه با رویکرد بین‌رشته‌ای و تربیتی غالب است. همین‌طور در روش شناخت‌درمانی که خود بخشی از روان‌درمانی است، بر مسائلی چون ارتقای سطح تفکر صحیح در میان زنان و مردان زندانی تمرکز می‌شود که ریشه در مفاهیمی چون آموزش فنون تفکر صحیح در ایام خردسالی و دوران مدرسه دارد و ماهیتاً بحث و مقوله‌ای جامعه‌شناسانه است. در واقع، هیچ موضوع یا بحث غیر جامعه‌شناسانه‌ای در جهان و در متن نظام‌های اجتماعی وجود ندارد؛ هر آنچه که در جامعه رخ می‌دهد، حتی مسائل جنایی، پزشکی، کشاورزی، صنعتی، قومی و ... ماهیتاً مقوله‌ای جامعه‌شناسانه بوده و مربوط به جامعه و ساخت‌ها و کارکردهای آن می‌باشند. جامعه‌شناسی، تمامیت جامعه را مطالعه کرده و بسان پزشکی معالج در کلیه سطوح به بررسی و تحلیل سلامت و نابه‌سامانی‌های مختلف و موجود در آن می‌پردازد. زمینه و بستری برای ممنوعیت فعالیت جامعه‌شناسی وجود ندارد؛ این علم به تبیین وضع موجود و پاتولوژی جامعه پرداخته و به روش‌های درمانی و توسعه آن معنایی خاص و ویژه می‌بخشد. بنابراین، تلقی اجتماعی و جامعه‌شناسانه از موقعیت روش‌های اصلاح و درمان محکومان یکی از پیش‌فرض‌های اساسی در این نوشتار است که در چارچوب آن معتقدیم بطور کلی علم جرم‌شناسی و تمامی شاخه‌های آن خود رشته و مقوله‌ای در ذیل و در قلمرو جامعه‌شناسی می‌باشند؛ محققاً جرم‌شناسی جزئی‌تر از جامعه‌شناسی و بخشی محدود از آن است. لذا منظور از تعبیر «تحلیل روش‌های اصلاح و درمان در رویکرد جامعه‌شناسانه» عموماً به این واقعیت و این عقیده نظر داشته و طرز تلقی نگارنده‌گان را از فلسفه علم جرم‌شناسی و خصوصاً رشته و شاخه موسوم به اصلاح و درمان یا اصلاح‌مدار آنرا به نمایش می‌گذارد.

هدف اصلی زندان در اغلب نظام‌های حقوقی جهان، بهسازی اجتماعی، رفتاری و اخلاقی زنان و مردانی است که بخاطر قانون‌شکنی به زندان محکوم شده‌اند. حال چنانچه در زمان حضور محکومان در حبس، طرح‌ها و برنامه‌هایی کارآمد برای تحقق این هدف اجرا نگردد، یقیناً به هنگام خروج از زندان ممکن است بسیاری از زندانیان آزادشده نتوانند مسیر همنوایی با جامعه را پیموده و با خانواده و محیط پیرامون خود تعامل مطلوب و سازنده‌ای برقرار نمایند.

در ارتباط با پیشینه پژوهش باید عنوان نمود که در زمینه مفهوم اصلاح و درمان و جرم‌شناسی‌های متمایل به نگهداری محکومان در متن نظام ارزشی-هنجاری جامعه و پرهیز از رویکرد سرکوبگری محض در قبال آنها در قلمرو نظام حقوقی و اجتماعی جمهوری اسلامی ایران یکسری تک‌نگاری‌ها، مقالات و البته عمدتاً پایانه‌نامه‌هایی در مقاطع تحصیلی مختلف به نگارش

درآمده، اما کتاب و تحقیقات جامع چندانی در این عرصه نوشته نشده است. وضع در حقوق خارجی بسیار متفاوت است تا جایی که می‌توان گفت در حدود بیش از پنجاه کتاب تخصصی و روشمند در حوزه جرم‌شناسی‌های بالینی و اصلاح و درمان زنان و مردان محکوم به زیور طبع آراسته شده است. مع‌الوصف، به تعدادی از آثار و تحقیقات انجام شده در داخل و خارج از کشور اشاره می‌گردد:

تد پالمر، در پژوهشی با هدف تبیین موقعیت و گفتمان سیاست اصلاح و درمان بطور مفصل به جریان‌شناسی نظری این سیاست و عناصر و مباحث چالشی آن پرداخته و سپس با ارائه یک تحلیل تطبیقی از موقعیت جرم‌شناسی اصلاح و تغییر رفتار زندانیان زن و مرد، به بررسی مسأله موقعیت و حدود کارایی طرح‌ها و برنامه‌های برخاسته از سیاست اصلاح‌مداری در قلمرو علم جرم‌شناسی پرداخته است (Palmer, 1975). وایت و براون، در پژوهشی با هدف شرح و بررسی مسائل و ابعاد فرایند تلاش برای اصلاح و بازپروری اخلاقی-شخصیتی محکومان ضمن مطالعه جنبه‌های نظری و عملی مختلف تفکر و گفتمان اصلاح‌مدار، به واکاوی مسأله چگونگی بسترسازی عملیاتی برای توسعه قلمرو و حدود قابلیت‌های احتمالی این تفکر پرداخته است. در این تحقیق سعی شده است که مشکلات عمومی فراروی برنامه‌های اصلاحی شناسایی شده و تعدادی از کاربردی‌ترین روش‌های اصلاحی معرفی و تحلیل گردد (White, S.O, and Brown, E.D, 1979).

همچنین دیوید جی رومن، در پژوهشی با هدف مطالعه و شناسایی قلمرو عقلانیت حاکم بر نظام عدالت کیفری و نحوه پاسخ‌دهی به پدیده مجرمانه، به نقد و بررسی نحوه نگرش به کارکرد نظام کیفرها و دلایل بی‌توجهی به سرنوشت محکومان در چرخه اجرای احکام و تدابیر کیفری پرداخته است. وی بحث‌های ویژه‌ای هم راجع به چیستی و کارکردهای تفکر اصلاح زندانیان مطرح نموده است (Rothman, 1980). سیچرست لی، در پژوهشی در ارتباط با طبقه‌بندی محکومان و اصلاح و درمان آنها به تحلیلی اجمالی سیر تحول نظری جرم‌شناسی اصلاح‌مدار پرداخته و سپس مسأله آسیب‌شناسی و چالش‌های فراروی تفکر اصلاحی در قلمرو کیفری مورد نقد و بررسی قرار داده است. وی معتقد است که توسل به برنامه‌های بازپروری و درمان محکومان اگر در چارچوب استانداردها و موازین علمی و اخلاقی صورت گیرد می‌تواند در کنترل نرخ بازگشت به زندان و تکرار جرم در جامعه مؤثر واقع شود. وی نیز یکی از ارکان برنامه‌های اصلاحی را لحاظ‌نمودن تفاوت‌های شخصیتی و رفتاری میان زنان و مردان می‌داند. نگرش دوگانه به زندان‌های زنان و مردان یکی از پیش‌فرض‌های وی در دفاع از امکان موفقیت جرم‌شناسی اصلاح‌مدار است (Sechrest, 1987). کولین و همکاران نیز در تحقیقی با هدف پاسخ‌دهی به این سوال که آیا اندیشه بازپروری و درمان محکومان مرده است یا خیر، به بررسی سیر تکوین، مسائل ماهوی و موقعیت عمومی این اندیشه در متن ساختارهای حقوقی جامعه پرداخته و اظهار داشته‌اند که جرم‌شناسی اصلاح‌گرا به لحاظ منطقی و

ماهوی هیچگونه مغایرتی با سیاست‌های تاریخی حقوق کیفری ندارد و چالش میان آنها در سطح روش اجرای تدابیر و مسائل شکلی قابل مطالعه و رتق و فتق می‌باشد (Cullen, et al, 1988). بوستون و همکاران نیز در پژوهشی با هدف بررسی مسأله تغییر رفتار محکومان به مطالعه و تحلیل روش‌های اجتماعی و روان‌شناسانه قابل اعمال نسبت به دسته‌های مختلف محکومان پرداخته‌اند. آنها در این تحقیق سعی دارند نشان دهند که تجربیات ملی کسب شده در قلمرو نظام‌های حقوقی مختلف گویاست که تاکنون روش واحدی به عنوان بهترین روش برای اصلاح محکومان و خصوصاً زندانیان شناسایی نشده و لازم است برای طیف‌های مختلف محکومان از روش‌هایی متنوع و در صورت لزوم ترکیبی و امتزاجی بهره‌گرفت (Boston, et al, 2001). همچنین بورکهد، در پژوهشی با هدف ارزیابی موقعیت و ملزومات عملی اصلاح و درمان محکومان، ضمن تبیین موقعیت نظری این گفتمان در قلمرو رهیافت‌های غیرسرکوبگر نظام عدالت کیفری به شرح و واکاوی چگونگی اجرای روش‌ها و تدابیر متأثر از سیاست اصلاح‌مداری و نحوه کیفی‌سازی این فرایندها پرداخته است (Burkhead, 2007).

مجید حمیدخانی در پژوهشی با هدف شناخت قابلیت‌های برنامه و سیاست اصلاح و تربیت بزهکاران در قلمرو حقوق کیفری ایران، ضمن مطالعه مبانی نظری و فرایند شکل‌گیری این الگو به تبیین و تحلیل بایدها و نبایدهای عملیاتی سازی این سیاست در متن امکانات و محدودیت‌های نظام حقوقی و سیاست جنایی تقنینی ایران پرداخته است. وی بی‌آنکه بحث مبسوطی راجع به روش‌های مدرن اصلاح و درمان و طرح‌ریزی برای چگونگی بازگشت محکومان به اجتماع داشته باشد، نتیجه گرفته است که در مقام عمل بستر مناسبی برای نهادینه‌سازی و اجرای موفق و مستمر تفکر اصلاح و درمان فراهم نیامده است. در این تحقیق بحث خاصی راجع به اصول و قواعد مواجهه با زنان زندانی و تفاوت احتمالی برنامه‌های اصلاحی در قبال آنها در قیاس با مردان زندانی مطرح نشده است (Hamidkhani, 2005). همچنین، محمدعلی حاجی‌ده‌آبادی، در پژوهشی به منظور شناسایی موقعیت اندیشه اصلاح مجرمان در سیاست جنایی تقنینی ایران به مطالعه و بررسی ساختار قوانین و نظام حقوقی موجود در ایران در چشم‌انداز تلاش برای عملی‌ساختن آموزه‌های جرم‌شناسی اصلاح‌گرا پرداخته است. وی با تأکید بر زمینه‌ها و تبیین‌های دینی از سیاست اصلاح توسل به تدابیری چون آزادی مشروط و تعلیق کیفر را از جلوه‌های آن معرفی کرده است که می‌توانند در بازگشت مجدد بزهکاران و مجرمان به جامعه مفیدفایده واقع گردند. ایشان مرزی برای تمایز اصلاح و درمان محکومان زندانی از رویکرد همه‌گیر اصلاح بزهکاران قائل نشده و هیچگونه اظهارنظری هم در خصوص زنان زندانی و بایسته‌های اتخاذ نگرش اصلاحی نسبت به آنها در قیاس با اقتضانات خاص روش‌های اصلاحی در خصوص مردان زندانی ندارد (Hajidehabadi, 2009). سلمان کونانی، در

پژوهشی با هدف بررسی جایگاه اصلاح و درمان مجرمین در عصر مدیریت ریسک جرم، ضمن شفاف‌ساختن دامنه‌ی تمرکز جرم‌شناسی و سیاست اصلاح و درمان بر محکومان زندانی به عنوان یک شاخه‌ی مستقل و میان‌رشته‌ای، به مقوله‌ی تنویر و شفاف‌سازی عدم تقابل ذاتی سیاست اصلاح و درمان با اندیشه‌ی غالب ریسک‌مداری در عصر مدیریت ریسک جرم پرداخته و نگاشته است؛ جمع‌ناپذیری این دو رویکرد بیشتر در حد یک شعار است و این دو رویکرد بالذات تنافی و تضاد با هم ندارند و لذا اگر بسترسازی مناسب به عمل آید و عقلانیت انتقادی بر فضای نظام حقوقی حکمفرما گردد، می‌توان در مسیر بسیار موفقیت‌آمیزی این دو رهیافت فکری را توأمان اجرا نمود و از دستاوردهای آنها بهره گرفت. در این اثر نیز مقوله‌ی تمایزات زندان‌های زنان و مردان مطرح نشده و بایسته‌های روش‌گزینی اصلاحی در خصوص زنان و مردان زندانی به عنوان دو گروه نسبتاً متفاوت از محکومان مورد بحث قرار نگرفته است (Konani, 2010).

مجتبی نجات‌الهی نیز با هدف تبیین مبانی نظری و سازوکارهای اجرایی سیاست اصلاح و درمان و شفاف‌ساختن نحوه‌ی نگرش به این سیاست در متن نظریات جرم‌شناختی کلاسیک و معاصر تحقیقی را به ثبت رسانده است (Nejatollahi, 2013). همچنین، محمد آشوری و همکارانشان در تحقیقی با هدف کشف تعریفی جامع و راهبردی از سیاست اصلاح و درمان محکومان، ضمن برجسته‌سازی عناصر و بنیادهای نظری این سیاست، سعی نموده‌اند مسأله برداشت‌های سطحی و نامناسب از تفکر اصلاحی را نمایان ساخته و نشان دهند که این سیاست منحصر و محدود به روش و تدابیر اخلاقی صرف نیست و حدود عملیاتی و کاربردی بیشماری نیز دارد (Ashori, et al, 2019).

بررسی ادبیات مربوط به تبیین و دفاع از روش‌های اصلاح و درمان زنان و مردان زندانی و تلاش نظری برای اثبات کارایی و لزوم حضور برنامه‌های اصلاح‌گرایانه در متن سیاست‌گذاری‌های جنایی نشان می‌دهد که نظریات مختلفی سعی کرده‌اند، مبانی توجیهی کارآمد و موثقی برای آن درانداخته و از حذف‌ناپذیری سیاست‌ها و برنامه‌های متأثر از آن در چرخه‌ی دادگستری جنایی جامعه صحبت نمایند. نظریه‌ی قرارداد اجتماعی، نظریه‌ی اصالت فرد و نظریه‌ی شرطی‌سازی روان‌شناسانه برخی از این نظریات می‌باشند که برای توجیه دستاوردهای جرم‌شناسی اصلاح‌گرای حوزه‌ی زندان مکرراً مورد استناد قرار گرفته‌اند (White & Brown, 1979:22). نظریه‌ی اصلاح و درمان عاطفی بزهکاران، که تئوریسین اصلی آن فیلسوف بزرگ یونانی افلاطون (۳۴۷-۴۲۷ قبل از میلاد) بوده مدعی است که بزهکار یا مجرم آگاهانه دست به ارتکاب جرم و بزه می‌زنند و روی به مقابله با ارزش‌های جامعه می‌آورند. اما این بزهکار لزوماً کینه‌ای نسبت به جامعه ندارد و لذا نباید انتقام‌جویانه به مقابله با او برخاست. بزهکار همانند نوع بشر، تعلم و تربیت‌پذیر است و میل به آموزش و اصلاح دارد؛ بنابراین به مجرد ارتکاب جرم نباید مسیر تعلیم مجدد وی را مسدود ساخت.

حقوقدانان و جرم‌شناسان در توجیه مشروعیت و سودمندی سیاست اصلاح و درمان از مجرای نظریه اصالت فرد و این نگرش و طرز تفکر که انسان موجودی دارای اراده و استعداد است که توان و قابلیت تدبیر و اصلاح‌پذیری را که موافق با انگاره‌های اخلاقی کرامت انسانی او باشد دارا است، استدلال می‌کنند که اندیشه بازپروری یک موجود انسانی که خواسته یا ناخواسته به سوی جرم یا بزه سوق داده شده است و آگاه‌سازی وی به اینکه هنوز عضوی ارزشمند برای جامعه و هم‌نوعان است، از لوازم ارجحیت و اصالت فرد در نظام اجتماعی بوده و سیاستی توجیه‌پذیر و هدفمند می‌باشد (Thomas and Karol, 2000, p.4).

نظریهٔ حق بر اصلاح و قرارداد اجتماعی یکی از مستندات مهم و تاریخی گفتمان اصلاحی در حوزهٔ جرم‌شناسی است. به نظر ژان ژاک روسو - که از پیشگامان این نظریه است - کیفر باید نظم را به اجتماع بازگرداند. لذا با وجود اینکه نگرش و تلقی وی از قرارداد اجتماعی بخلاف هابز و لاک بر مدار منفعت‌محوری عمومی و همگانی استوار است و نه منافع فردی، لکن تتبع و تدقیق در کلام وی نشان می‌دهد که روسو هرگز معتقد نیست که ارتکاب جرم و نقض ارزش‌های جمعی موجب کنار نهادن مطلق بزهکار از همه شئون و مراتب نظام اجتماعی گردد؛ بلکه وی با طرح ایدهٔ «حق بر اصلاح» یا «حق بر بهنجار شدن» نشان می‌دهد که یکایک شهروندان حقوق مختلفی دارند که دولت حاکمه زعیم و متولی تلاش در راستای تأمین و تضمین آنهاست. بنابراین، وقتی کسی مرتکب جرم می‌شود باید مجازات شود، زیرا رسماً نسبت به جامعه، ارزش‌های آن و به احتمال فراوان حقوق دیگران اعلام دشمنی و بی‌توجهی نموده است. اما صرف اجرای مجازات پایان و غایت مطلوب نیست، بلکه مجازات باید عملاً منافع اجتماعی به دنبال داشته و مورد تصدیق افکار عمومی واقع شود و به بازگشت هنجارمند زندانیان به اجتماع پس از تحمل دوران محکومیت و آزادی مدد رساند. در این رویکرد، ارتکاب جرم عامل انقطاع مطلق حقوق فرد بزهکار نیست و وی از رژیم گستردهٔ «حقوق پس از بزهکاری» برخوردار است.

در نظریهٔ شرطی شدن که عناصر مبنایی آن را «یادگیری» و «قابل اصلاح و تربیت بودن آدمیان» تشکیل می‌دهد (Thomas and Karol, Ibid, p.11)، ادعا می‌شود که «مجرمان ارتکاب جرم را بواسطهٔ موقعیت و موجودیت یکسری محرک‌های بیرونی و محیطی و اثرگذار بر روی مکانیسم عصبی و روانی خود یاد می‌گیرند». برای کنترل نرخ جرم و اصلاح مجرمان باید بر روی مدیریت و خنثی‌سازی این محرک‌ها سرمایه‌گذاری نمود. این نظریه در سه سطح یا گونه ارائه شده که شامل شرطی شدن کلاسیک یا پاسخگر یا پاولفی، شرطی شدن ابزاری یا عاملی یا کنشگر و شرطی شدن مشاهده‌ای یا

<sup>1</sup> Classical or Pavlovian Conditioning / Respondent Conditioning.

<sup>2</sup> Operant Conditioning



یادگیری اجتماعی می‌گردد (Morris and Braukman, 1987,p51). نظریه شرطی شدن تحکیم و نهادینه شدن فرایند «وجدان شرطی شده» را دستاورد بزرگی توصیف می‌کند که طی آن افراد عادت خواهند نمود رفتارهای مجرمانه و ضدهنجار را با نتایج و عواقب ناخوشایندی تداعی نمایند. طی این فرایند است که این انتظار می‌رود افراد یا اساساً از ارتکاب رفتارهای مجرمانه اجتناب نمایند و یا لاقلاً پس از ارتکاب جرم دچار احساس گناه و پشیمانی گشته و تبعاً تمایلی به بازگشت به فضای جرم و بزهکاری پیدا نمایند. در تلقی این نظریه ارتکاب جرم با نحوه شرطی شدن مجرمان در نهادهای آموزشی نظیر خانواده، مدرسه، نهادهای مذهبی و... مستقیماً ارتباط دارد (Yochelson, and Samenow, 1976,p.24). این نظریه که کاملاً بر فرایند جامعه‌پذیری افراد در جامعه متکی است و به عنصر یادگیری توجه ویژه‌ای دارد، برای کیفرها اثر آموزندگی قائل است و بر الگوهای «تدرج، تناوب و تناسب آنها» در قبال دسته‌ها و تیپ‌های شخصیتی گوناگون از مجرمان تأکید دارد. در این چشم‌انداز، حلقه‌ها و رگه‌هایی از پیوند این تفکر با اسلوب نظری اصلاح و درمان زنان و مردان زندانی قابل رهگیری است که می‌توان آن را در قالب شاخص «تعریف کیفر در عداد تأسیسات و ابزارهای نظام جامعه‌پذیری مجدد» کدگذاری نمود.

با توجه به ادبیات و نظریاتی که مطالعه شد، رویکرد ما در مواجهه با واژه و ادبیات اصلاح‌مداری عمیقاً از آموزه‌های جبرگرایی اثباتی برکنار بوده، و همچنین آشکارا از انگاره‌های افراطی رهیافت برساختگرا و فرائیباتی محض هم که سعی در پزشکی‌شدن گفتمان نظام عدالت کیفری دارد، فاصله می‌گیرد. ما در این مقاله برای نظر و رویکرد تدپالمر احترام قائل بوده و در افق توجه به منطق استدلالی وی به مسأله اصلاح و درمان محکومان و چگونگی اجرایی‌سازی روش‌های مختلف آن در قبال زنان و مردان محکوم نگریسته‌ایم. پالمر معتقد بود که برنامه‌های اصلاح‌مدار حسب شواهد و مستندات موجود در سطوح محسوسی توانسته‌اند موجب کاهش نرخ تکرار جرم در جوامع مختلف شوند. از نظر پالمر تمرکز برنامه‌های اصلاحی و درمانی در محیط کیفری هرگز عامل انفعال نظام زندانبانی و انتحار کیفری نیست و حتی می‌تواند سبب تقویت و کارایی دستگاه عدالت کیفری در راستای تدبیر معضل جرم و بازتکرار آن در اجتماع گردد و فرصت‌های مطلوبی برای انسانی‌سازی هرچه محسوس‌تر سیاست جنایی پیشگیرانه و ترمیمی حاکم بر آن دراندازد (Palmer, 1975). تفکر اصلاح‌مدار، بخش جدایی‌ناپذیر تاریخ تحولات کیفری در اغلب ممالک متمدن بوده و دارای پشتوانه و زمینه‌های فرهنگی، تمدنی و تاریخی قطعی است

<sup>1</sup> Observational Learning

(Saunders, 1994:36). براین اساس، با پیش‌فرض‌هایی واقع‌گرایانه به تورق در منابع روشمند و دست‌اول نگارش یافته در سطح جهانی و آرای پیشگامان علوم جنایی و اجتماعی پرداخته‌ایم و ضمن معرفی ساختار حقیقی تفکر و برنامه اصلاح و درمان در محیط کیفری، به بازنمایی برخی از مهمترین روش‌های آن که یا تخصصاً جامعه‌شناسانه بوده یا دارای استعارهای جامعه‌شناسانه هستند، ورود نموده‌ایم. با توجه به این موارد، مقاله حاضر در پی پاسخ‌دادن به این پرسش‌هاست که ساختار تفکر و برنامه اصلاح و درمان و روش‌های آن در محیط کیفری در رویکرد جامعه‌شناسانه به چه نحوی است؟ و آیا در قیاس با محکومان مرد، روش و تفکر اصلاحی در قبال زنان زندانی تفاوت‌ها یا اقتضائات خاصی دارد یا خیر؟ در پاسخ به این پرسش‌ها، این پژوهش بر این فروض مبتنی است که برنامه اصلاح و درمان ماهیتاً ساختار و محتوای اجتماعی داشته و بر مؤلفه‌هایی نظیر بازآموزی هنجاری زنان و مردان محکوم و تغییر رفتار آنها متکی است. بسیاری از روش‌های عمومی اصلاح و درمان در قبال زندانیان زن نیز قابل اجرا هستند، لیکن اصلاح و بازآموزی زندانیان زن نیز اقتضائات منحصر به فردی داشته و مستلزم بهره‌گیری از سیاست‌ها و روش‌های اصلاحی ویژه‌ای است که با ساختار ذهنی، روانی و شخصیتی زنان محکوم سنخیت و تناسب داشته باشد.

### روش پژوهش

در این پژوهش روش توصیفی-تحلیلی مورد استفاده قرار گرفته است. هدف از انجام آن نیز، پاسخ به این سوالات اصلی است:

مفهوم و ملزومات سیاست یا تفکر اصلاح و درمان زنان و مردان زندانی چیست؟  
عمده‌ترین روش‌های اصلاح و درمان محکومان در قبال دسته‌های مختلف زنان و مردان محکوم کدامند؟

همچنین پاسخ به این سوالات فرعی:

جلوه‌ها یا انگاره‌های جامعه‌شناسانه موجود در متن سیاست اصلاح و درمان و روش‌های اجرایی‌سازی آن کدامند؟

رویکرد اختصاصی تدابیر اصلاحی در قلمرو زندان زنان و زندان مردان چگونه است؟

### مفهوم و حقیقت تفکر اصلاح‌مدار در محیط کیفری

بازپروری یا اصلاح‌مداری در آغاز قرن بیستم و در جریان کشاکش نظری میان سزاگرایی و فایده‌گرایی کیفری، نظریه غالب در نظام‌های عدالت کیفری بود. با ورود به دهه هفتاد قرن بیستم اندیشه‌ی «افول بازپروری» رونق گرفته و بازگشت به کیفر به گفتمان مسلط بدل شد. در تفسیری

که عمدتاً در اوایل قرن بیستم رایج بوده و می توان آنرا تعریف و تلقی سنتی از اصلاح و درمان نامید، اساساً بازپروری محکومان به اصلاح اخلاقی در محیط کیفری محدود شده و ابعاد میان رشته ای و قلمرو نظری حقیقی این سیاست به خوبی تبیین نشده است. اما در تفسیرهای نوین که از نیمه دوم قرن بیستم به تدریج نمایان و معمول شده اند، برای سیاست اصلاح و درمان محتوا و چارچوبی عمیق تر ترسیم گشته و از این واقعیت پرده برداشته شده است که اصلاح و درمان ماهیت و محتوایی فراتر از ابعاد اخلاقی محض داشته و برای خارج از محیط کیفری نیز برنامه دارد. لذا تعریفی که به این واقعیات بی توجه باشد، نمی تواند معرف هویت راستین این اندیشه باشد. صرفنظر از این آگاهی، هنوز وفاق نظری برای تعریف جامع و روشمند آن حاصل نشده است. با الهام از عقیده «ای. فان دن. هاگ» که می گفت؛ راهبرد و برنامه اصلاح و درمان با تلاش برای تغییر تفکرات مجرمین به دنبال معرفی ابعاد انسانی، آموزشی و جامعه‌ی برای نظام کیفر می باشد و از ضرورت رعایت حقوق انسانی محکومان زندانی، تلاش برای تغییر اندیشه و انگیزه های رفتاری آنان و پی ریزی بستری برای بازگشت مجدد و هنجارمند آنها به آغوش آرامش بخش و نه ترحم آمیز اجتماع، صحبت می نماید (Van den hage, 1975:40-61). و با احترام به نظر «فرانس آلن» که معتقد است؛ اندیشه بازپروری و اصلاح که مدافع انسانی شدن کیفر است، دارای یک نگاه بالینی و پزشکی نسبت به بزهکاران می باشد که به موجب آن جامعه می تواند امیدوار باشد با اجرای برنامه ها و آموزش های احیاء کننده، هم فرصتی مجدد برای حیات اجتماعی مقبول به مجرمان و بزهکاران بدهد و هم موجبات صیانت و حراست از ارزش ها و تأسیسات اجتماعی خود را فراهم آورد. در این چرخه، یک جامعه با تمامی ساختارهای فردی و سازمانی آن درگیر است که هیچکدام لزوماً بر دیگری برتری ندارد (Allen, 1981:4-36)، می توان گفت؛ اصلاح و درمان محکومان زندانی یعنی ساختن و جاری نمودن تمثالی حقیقی و همه جانبه از جامعه بزرگ و عمومی در محیط کیفری و دنیای آزاد متعامل با آن که دارای خصوصیتی محدودکننده تر بوده و هنجارمندی مسیر رشد و جامعه پذیری و نقش اجتماعی مطلوب را - از سوی مجرمین - اندکی سختگیرانه تر و قاعده مندتر دنبال می کند (Ashori, et al, 2019, pp.1,30).

برنامه ریزی برای اصلاح و جامعه پذیری نظام مند محکومان ریشه در پارادایم الهی سازی حقوق کیفری دارد. با چنین فهمی است که جرج آیوس در اوایل قرن بیستم در مطالعه تاریخ روش کیفری پیش بینی نموده که «زندانیان در آینده دیگر بطور وحشیانه و ناعادلانه ای در فضای زندان ها فراموش نشده و به سلول های انفرادی فرستاده نخواهند شد. احتمالاً با آنها مانند یک بیمار رفتار می شود؛ نه بیشتر و نه کمتر. درمان این بیماران محکوم ضروری است. حتی مجبور ساختن زندانیان برای تن دادن به برنامه های اصلاحی در زندان، اقدام نگران کننده ای نیست. اجرای این برنامه ها در آینده بیش

از پیش متداول شده و به نظام زندانبانی مشروعیت خواهند بخشید...» (Ives, 1914:355-356). در رویکرد فایده‌گرایی اصلاح‌مداری احتمال موفقیت و کارایی تدابیر درمانی و تلاش برای پیشگیری از تکرار جرم مبتنی بر توانمندسازی و بازپروری اجتماعی محکومان زندانی بسیار بالاست (Morrison, 1955:19).

اینکه در رویکرد اصلاحی‌سازی و بالینی‌شدن جرم‌شناسی با مجرمان همانند بیماران مستحقِ معالجه و درمان برخورد می‌شود (West, 1980:36)، مستلزم این نیست که اختیار پاسخ‌دهی به رفتارهای مجرمانه به پزشکان و حرفه پزشکی واگذار گردد. جرم یک مسأله یا واقعیت صددرصد پزشکی و تجربی نیست و نمی‌توان فقط در آزمایشگاه‌ها به تبیین و یا بازتعریف آن پرداخت. گفتمان مسلط جرم‌شناسی اصلاح‌مدار، پیوندهای عمیقی با رویکرد «کمال‌گرایی» در حوزه سیاست جنایی دارد (Fattah, 1997:285). لذا دستگاه حاکمیت سیاسی و تمامی هیئت اجتماع باید کلیه ابزارهای کیفری، حقوقی، مدنی، قهری و غیرقهری خود را بکار گیرد تا به مجرمان برای رسیدن به یک سبک زندگی مطلوب و عاری از تنش و اضطراب کمک نماید. در گفتمان اصلاحی تأکید می‌شود که کیفرگرایی کلاسیک بطور قهری بر اصلاح‌مداری ترجیح و برتری ندارد و چه بسا توسل به برنامه‌های اصلاحی - درمانی نظیر کاردرمانی در محیط کیفری بهتر بتواند سبب کاهش نرخ تکرار جرم در جامعه گردد (Cullen, 1988:305).

### تفکیک زندان زنان از زندان مردان: گام آغازین در اجرای برنامه‌های اصلاحی

در زندان باید محکومان متناسب با شاخص‌هایی نظیر سن، سطح سواد، نوع سابقه و محکومیت طبقه‌بندی شوند. اجتماع دسته‌های مختلف محکومان در کنار همدیگر توالی فاسد بيشماري دارد. البته منظور از طبقه‌بندی زندانیان جداسازی مطلق و همیشگی آنها نیست، بلکه لازم است مثلاً زندانیان به نحوی در بندهای زندان‌ها تقسیم شوند که در گونه‌های همسان آنها در کنار هم نگهداری شوند. طبق ماده (۸۵) میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی باید زندانیان محاکمه نشده از زندانیان محکوم جدا شده و نیز زندانیان جوان محاکمه نشده از بزرگسالان تفکیک شده و در مؤسسات جداگانه‌ای نگهداری شوند. افراد متهم در شرایط خاص و جدا از افراد محکوم نگهداری می‌شوند و باید همانند افراد غیرمحکوم با آنها رفتار شود.

طبق ماده (۱) اصول مربوط به حفظ زندانیان تحت بازداشت یا حبس، باید با تمامی زندانیان تحت هر نوع بازداشت یا حبس به نحوی انسانی رفتار شده و شأن و منزلت انسانی آنها محترم شمرده شود. طبق ماده (۶۸) قواعد حداقل استاندارد سازمان ملل برای رفتار با زندانیان، اهداف

<sup>1</sup> Perfectionism

طبقه‌بندی عبارتند از جداسازی آن دسته از زندانیانی که به نظر می‌رسد سابقه کیفری یا شخصیت نامناسب آنان دارای آثار تخریبی باشد و تقسیم زندانیان به طبقات مختلف با هدف یافتن شیوه تعامل با آنها با لحاظ بازپروری اجتماعی می‌باشد. در محیط کیفری نباید زنان در کنار مردان نگهداری شوند. امروزه در اغلب جوامع برای زنان زندان‌هایی اختصاصی و مجزا از زندان مردان تأسیس شده و تا حد امکان سعی شده است مقررات نگهداری آنها منطبق با شرایط ویژه زنان باشد. قاعده ۴.۲۶، از قواعد حداقل استاندارد سازمان ملل متحد درباره دادرسی نوجوانان موسوم به قواعد پکن مقرر داشته که نگهداری زنان بزهکار و مجرم جوان در مؤسسات مستلزم توجه ویژه به مشکلات و نیازهای شخصی آنها می‌باشد. این زنان به هیچ دلیلی از آموزش، درمان، مساعدت و مراقبتی کمتر از مردان بزهکار جوان برخوردار نخواهند بود. تبیین و تفسیر این قواعد از این واقعیت حکایت می‌کند که با توجه به آنچه که در ششمین کنگره ملل متحد با عنوان پیشگیری از جرم و رفتار با مجرمان اشاره شده است، معمولاً در قیاس با مردان بزهکار به زنان بزهکار کمتر توجه می‌شود. این در حالی است که قطعنامه نهم ششمین کنگره بر لزوم رفتار منصفانه با زنان بزهکار در کلیه مراحل دادرسی کیفری و نیز توجه به نیازها و مشکلات آنها تأکید دارد. مضافاً اینکه، این قاعده موضوعات بیانیه «کاراکاس» مبنی بر رفتار یکسان در اجرای فرایند دادرسی کیفری را مورد تأکید قرار داده که در آنها بر رفع هرگونه تبعیض علیه زنان تصریح شده است. زندانی شدن بسیاری از زنان به صورت مستقیم یا غیرمستقیم ناشی از رویکردهای تبعیض‌آمیز چندگانه و محرومیت‌هایی است که از جانب همسران، خانواده آنها و جامعه تجربه کرده‌اند. مهمترین عواملی که در مورد زنان متخلف بایستی مدنظر قرار گیرد، بررسی عادلانه در نظام دادرسی کیفری معمول و توجه به سوابق قانون‌شکنی آنان و دلایلی است که سبب ارتکاب جرم بوسیله آنها شده است. مراقبت و برخورد جامعه موجب می‌شود که این زنان بر عوامل مهمی که آنان را به سمت اعمال مجرمانه سوق داده است، فائق آیند. با نگهداری زنان در محیطی خارج از زندان فرزندان خردسال آنها می‌توانند از آثار سوء و مخرب محیط کیفری در امان قرار گیرند. در مدیریت زندان‌ها باید به تفاوت‌ها و حساسیت‌های جنسیتی زنان و مردان توجه شود. زنانی که کودک شیرخوار دارند یا سرپرست خانواده هستند، حتماً بایستی در شرایطی متفاوت و توأم با نظام ارفاق‌های ویژه نگهداری شوند. ایجاد مراکزی چون مهد کودک در زندان‌ها در چارچوب توجه به مسأله ویژه بودن شرایط زنان و مادران زندانی صورت گرفته است. البته این در حالی است که زندان‌ها برای زنان باردار و زنانی که صاحب کودکان خردسال هستند، مناسب نیست. تمامی تلاش‌ها بایستی در راستای نگهداری این زنان در خارج از زندان صورت گرفته و شدت تخلف انجام شده و خطری که از سوی متخلف متوجه عموم است در نظر گرفته شود. در این راستا در ششمین کنگره ملل متحد با موضوع پیشگیری از جرم و رفتار با

مجرمان توصیه شده است که با زنان بزهکار منصفانه و برابر با مردان در طی بازداشت، دادرسی، صدور حکم و حبس رفتار شود و به مشکلات خاصی که زنان متخلف با آنها روبرو هستند، مانند بارداری و سرپرستی کودک توجه گردد نه اینکه مرخص کردن اکثر زنان بزهکار رویه‌ای باشد برای شانه خالی کردن این زنان از بار مسئولیت خانواده‌هایشان ( Sixth United Nations Congress on Crime and the Treatment of offenders, A/ CONF.84/ 14/ REV.1. در هشتمین کنگره ملل متحد با موضوع پیشگیری از جرم و رفتار با زنان باردار یا مادرانی که صاحب نوزاد یا کودکان خردسال هستند، تأکید شده که بایستی توسل به سیاست محبوس‌سازی آنها محدود شده و تلاش‌های کافی در راستای دوری از کاربرد گسترده حبس به عنوان یک شیوه تنبیهی برای این گروه‌ها صورت گیرد) (Eight United Nations Congress on the prevention of Crime and the Treatment of offenders, 1990, Doc. AICOF, 144/ 28/ Rev.1).

## بازشناسی تفاوت میان زنان و مردان محکوم: از رفتارهای مختلف تا تجربه زیسته

### متفاوت

زنان و مردان، تفاوت‌های بیشماری با هم دارند. ساختار جسمی و فکری متفاوتی دارند و میان سبک و کیفیت کنش‌های مجرمانه و واکنش‌های آنها نیز تفاوت وجود دارد. به همین خاطر آنها در دوران اقامت در محیط کیفری (زندان) تجربه منحصر به فردی کسب نموده و با شرایط زندگانی کاملاً متفاوتی روبه‌رو می‌گردند. تلاش برای شناخت این تفاوت‌ها، ضامن موفقیت در طرح و برنامه نویسی برای اصلاح دسته‌های مختلف محکومان و بازگشت هنجارمند آنها به اجتماع است.

این واقعیت وجود دارد که به استناد آمارهای رسمی موجود و مشاهدات روزمره بین جرایم ارتكابی زنان و مردان چه از نظر کمی و چه از نظر کیفی تفاوت‌هایی وجود دارد. قطعاً رفتار متفاوت، پاسخ ویژه خود را می‌طلبد. نمی‌توان به همه جرایم و مجرمان یکسان نگریست و به یک روش روی به خنثی‌سازی و اصلاح آنها آورد. بسیاری از زنان مجرم دارای شخصیت مجرمانه نیستند و جرم را در بسیاری از موارد به عنوان یک عمل اتفاقی مرتکب می‌شوند. آمارهای جهانی موجود مبین بر این امرند که بسیاری از جرایم که زنان در آن مباشرت یا مشارکت داشته‌اند به نقش جنسیتی آنان ارتباط دارد. به عنوان نمونه می‌توان به جرایم علیه کودک، نوزادکشی، سقط جنین غیرقانونی یا جرایم علیه مقررات ناظر بر تأمین اجتماعی، روسپیگری و امثال آن اشاره کرد. علاوه بر خاص بودن جرایم ارتكابی از سوی زنان، تمایل آنها به معاونت در ارتكاب برخی از جرایم از جمله جرایم علیه اشخاص و اخلاق و عفت عمومی نیز قابل تأمل است. زنان به علل گوناگون معمولاً جرایمی را مرتکب

می‌شوند که به توانایی جسمانی کمتری نیازمند است و از این رو جرایمشان معمولاً کمتر خشونت بار و اغلب توأم با خدعه و نیرنگ است (Moazami, 2004, p. 527)

برخی از جرم‌شناسان عقیده به برابری سطح و میزان جرایم زنان در قیاس با مردان دارند، لیکن نظر غالب خلاف آن بوده و معتقد است که در مقایسه با مردان زنان اصولاً مرتکب جرایم کمتر و سبک‌تری می‌شوند. جرم‌شناسی سنتی مبتنی بر پیشداوری مردانه است؛ به این ترتیب که هم مبتکر و هم موضوع آن مردان‌اند.

سزار لومبروز در نظریه زیست‌شناختی خود معتقد است که اصولاً زنان جنایتکار از مردان مشابه کم‌ترند، چرا که زنان به علت دارا بودن غریزه مادری، ضعف جسمانی و هوشی و دل‌رحمی کمتر به ارتکاب جرم مبادرت می‌نمایند و علت اصلی بزهکاری زنان در حقیقت «دغدغه جنسی» می‌باشد. نظریات روان‌شناختی جرم که غالباً بر عوامل روانی، شخصیتی و خانوادگی در فهم ارتکاب جرم و بزهکاری متمرکزند، جرم و تبهکاری را با انواع خاص اختلالات شخصیت مرتبط می‌داند و در توصیف مجرمان از تعبیری چون «بیمار روانی» بهره می‌گیرند. از سوی دیگر، نظریات جامعه‌شناسانه غالباً بر شاخص تفاوت موقعیت اجتماعی زنان و مردان متمرکز بوده و دلیل اصلی اختلاف فاحش جرایم زنان و مردان را ناشی از اختلاف موقعیت و منزلت اجتماعی این دو جنس می‌دانند. نظریات فمینیستی هم عمدتاً بر عنصر تبعیض و شکاف منزلتی میان زنان و مردان تمرکز نموده و دلیل اصلی جرایم زنان را تلاش برای پاسخ به همین نابرابری‌ها و گفتمان‌های غلط مردسالار در جامعه می‌دانند.

همانطور که میان رفتارهای مجرمانه زنان و مردان تفاوت‌هایی وجود دارد، کیفیت زندگی و گذران عمر در ایام محکومیت هم برای آنها آموخته‌ها و تجربیات متفاوتی رقم می‌زند. هرچند عنصر مشترک در تمامی سبک‌های زندانبانی، تحمیل محدودیت تردد بر آزادی اشخاص است، اما وجود تفاوت میان زندان زنان و زندان مردان هم یک واقعیت مسلم است. شواهد و مستندات بین‌المللی نشان می‌دهد که مدیریت زندان مردان غالباً تابع منطق امنیت‌گرایی حداکثری و خشونت رفتاری واضح است، لیکن نرخ توسل به عنصر خشونت و قوه قاهره درون‌سازمانی برای کنترل محکومان زن در زندان‌های زنان همواره سطح نازل‌تری را در قیاس با مردان نشان می‌دهد (Shafer, 1991: 195). نوعی دوگانه‌نگری اجرایی در مدیریت سازمان زندان‌ها حاکم است که موجب تکوین الگوهای کنترلی و سبک‌های زندگی نسبتاً متفاوتی در هر کدام از این دو نوع زندان گشته است. بنابراین، باید متناسب با تفاوت شرایط ساختاری، فیزیکی و نیز نحوه مدیریت زندان‌های زنانه و مردانه، برای این دو گروه روی به روش‌ها و تدابیر اصلاحی-درمانی خاص و ویژه‌ای آورد که در آنها به عناصری چون واقعیت تفاوت جسمانی و روحی میان زنان و مردان و اختلاف در نیازهای فردی و عمومی آنها توجه شود.

تجربه زیسته متفاوت این دو گروه، مقتضی بهره‌گیری از روش‌های متفاوتی برای بازجامعه‌پذیری و بازآموزی هنجاری آنها در محیط‌های کیفری است.

### روش‌های اصلاح و درمان زندانیان و بازنمایی زمینه جامعه‌شناسانه آنها

برای اجرای تفکر و برنامه‌های اصلاحی و درمانی در محیط کیفری (حبس) روش‌های مختلفی پیشنهاد شده است که برخی رویکرد روان‌شناسانه، برخی پزشکی و تجربی و برخی هم مبتنی بر گفت‌وگو و رویکرد جامعه‌شناسانه می‌باشند که به لحاظ محتوا و شیوه اجرا دارای تفاوت‌هایی با هم می‌باشند. در رویکرد جامعه‌شناسانه روش «اصلاح و درمان اخلاقی-جامعه‌مدار» الگو و روش مهمی برای بازآموزی هنجاری محکومان زندانی اعم از زنان و مردان می‌باشد. این روش بر مفاهیمی نظیر بازجامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری اخلاق‌مدار مبتنی است و در قیاس با سایر روش‌ها همخوانی بیشتری با قواعد اجتماعی تغییر رفتار و مدیریت رفتارهای مطلوب در سطح اجتماع دارد.

### برخی از روش‌های عمومی و مشترک و استعاره‌های جامعه‌شناسانه در آنها

برخی از مجرمان به سطوحی از تنش‌ها، ناپختگی‌ها و اختلالات روانی مبتلا بوده و برای اصلاح و تربیت آنها استفاده از فنون و روش‌های روان‌شناسی بالینی، مشاوره و علوم تربیتی لازم است (Karpman, 1935:p.919). با این فهم، جرم‌شناسی اصلاح‌مدار برای مفروضه‌هایی چون اثرگذاری ابعاد ناهشیار و عقده‌های دوران کودکی بر بزهکاری و ارتکاب جرم، اثرگذاری سرکوب‌شدن عاطفی و خلقی بر بزهکاری و جرم، ارتباط و تأثیرداشتن روحیه فرار از واقعیت‌ها بر پدیده جنایی ارزش قائل بوده و نتایج ناشی از آنها را واجد پایایی و اعتبار می‌داند.

ممکن است برخی از زندانیان یا قبل از ورود به زندان و یا بعد از اعزام و در اثنای تحمل مدت محکومیت، به درجاتی از آسیب، تنش، مشکلات رفتاری و اختلالات روانی نامشخص مبتلا گردند. همواره در میان جمعیت کیفری عمدتاً پرازدحام زندان‌ها چنین محکومان بیمار یا دارای مشکلی وجود دارد و باید به معالجه بالینی، روان‌شناسانه و جامعه‌شناسانه آنها پرداخت. متفکران این حوزه در بحث از درمان مشکلات روانی محکومان و تمسک به روش‌های درمانی مربوطه هرگز بر افرادی چون مجانین و اشخاص دچار اختلال مشاعر، عقب‌افتادگان ذهنی و معلولان و بطور کلی افرادی که مطلقاً بایستی آنها را در تیمارستان‌ها و بیمارستان‌های تخصصی نگهداری نمود - ولو آنکه مرتکب رفتارهای مجرمانه خطرناکی شوند - متمرکز نمی‌باشند و حتی با اعزام آنها به محیط کیفری و زندان مخالف هستند. لذا باید از اختلاط مرزهای فکری در ظرف چنین واقعیت‌هایی جلوگیری نمود



و بر این حقیقت تأکید داشت که در بحث از استفاده از روش‌های درمانی روان‌شناسانه نسبت به محکومان زندانی عمدتاً روی صحبت بر محکومانی متمرکز است که به رغم ابتلا به برخی تنش‌ها، آسیب‌ها و اختلالات روانی، به حکم مراجع قضایی ذیصلاح بیمار حادِ پیشرفته تشخیص داده نشده و مستقیماً راهی زندان شده‌اند.

روان‌درمانی‌گه در سطح کلان به دنبال کنترل و مدیریت مسائلی چون اختلال تفکر، ناهنجاری‌های رفتاری، ناپختگی‌ها و ضعف‌های احساسی - هنجاری می‌باشد، نسبت به دسته‌های وسیعی از محکومان به عنوان یک روش درمانی پویا و کارآمد مورد تأیید قرار گرفته است (Karpman, Op.cit.p.918). این روش که غالباً مستقل از مشاوره‌تصرف و بعضاً مترادف و هم‌طریق با آن تلقی می‌گردد (Richard, 2011:p.4-9)، روشی است که طی آن روان‌درمانگر با پذیرش بزهکار یا مجرم به عنوان فردی که بیمار بوده و ممکن است دارای اختلالاتی از قبیل ناهنجاری و اختلال تفکر، اختلال هیجانی، مشکلات و نارسایی‌های رفتاری باشد، سعی می‌کند با اعتمادسازی و ابراز همدردی با وی ضمن ارائه خدمات و مشاوره‌های لازم، زمینه و فرصتی برای معالجه و حل و فصل اختلال‌های روانی و مشکلات او به مدد ابزارها، فنون و تدابیر غیرجسمانی و غیرزیستی فراهم آورد.

این روش خود شامل انواع و اقسام گوناگونی از خرده روش‌های درمانی می‌باشد که هر کدام درمان درجاتی از اختلال‌های روانی و رفتاری مجرمان را در کانون توجه دارند. در این میان هدف عمومی روان‌درمانی، کاستن از سطح تنش‌ها، ناآرامی‌ها، مشکلات و ناهنجاری‌های روانی مجرمانی است که به لحاظ ذهنی و روانی یک شخصیت سالم و عادی تلقی نشده و ارتکاب جرم توسط آنها می‌تواند قرینه و دلیلی بر اختلال شخصیتی - روانی‌شان باشد. اجرای دقیق روان-درمانی و آزمون‌های آن مستلزم آگاهی از فرایند روان‌سنجی‌آلت که مقدمه و مرحله آغازین ورود به حوزه برگزیدن و نهادینه‌سازی تدابیر و برنامه‌های اصلاحی، آموزشی و درمانی لازم، کارآمد و متناسب با شرایط و شخصیت افراد معرفی شده است. این فرایند به معنای تهیه داده‌ها و اطلاعات تجربی و علمی در زمینه آگاهی از رفتار و شناخت‌های عقلانیت‌محور اشخاص می‌باشد که می‌توانند ابزاری برای پیش‌بینی و برآورد احتمالی رفتارهای ارتکابی در آینده باشند (West, Op.cit :p.619-620).

روان‌سنجی بوسیله مصاحبه و معاینه وضعیت روانی، سنجش عقلانی و شناختی متکی بر آزمون‌های هوش، سنجش و آزمون عصبی - روان‌شناختی، سنجش رفتاری، آزمون‌های روانی و آزمون‌های

<sup>1</sup> Psychotherap

<sup>2</sup> Counseling

<sup>3</sup> Psychological Assessment

شخصیتی، موجب تسلط بیشتر بر وضعیت و شرایط شخصیتی زندانیان می‌گردد و کم و کیف اختلال روانی و رفتاری آنها را قابل درک و شناسایی ساخته و نهایتاً مسیر تلاش برای درمان آنها را هموار می‌سازد و ابزارهای لازم را برای روان‌درمانگران بدست می‌دهد تا بتوانند با مدد‌رسانی به مددجویان و بیماران بزهکار یا مجرم آنها را برای مقابله با افکار و اندیشه‌های ناسالم و مخرب و ایجاد تغییر عاطفی - نگرشی در خود و نیز منطبق شدن با موج طبیعی کنش‌ها و واکنش‌های دنیای پیرامون توانمند و هنجارگرا سازند (Richard, Op.cit).

روند توانمندسازی بزهکاران و مجرمان مددجو و کمک به آنها برای تغییر نگرش و طرز تفکر خود در جریان کنش متقابل با درمانگران، عمدتاً در پرتو فلسفه حمایت و یاددهندگی، اصلاح و بازآموزی و بازسازی و دگردیسی شخصیتی در حق مددجویان چهره‌نمایی می‌کند. حمایت از مددجویان و درمان حمایت‌محور<sup>۱</sup> و یاددهنده به دنبال تحریک، ترغیب و تشویق نمودن مددجویان و تقویت و ترقی سطوح کیفی مکانیسم‌های دفاعی یا روانی یا سازشی آنها به منظور سازگار شدن با شرایط، واقعیت‌ها و مشکلات فردی، اجتماعی و محیطی می‌باشد و صریحاً بر فرآیند آموزش و یادگیری تهبیح‌کننده و حمایت اجتماعی از آنها تأکید دارد.

یکی از نظریاتی که در مورد شخصیت مطرح شده و در محیط کیفری مکرراً مورد استفاده قرار می‌گیرد، نظریه تحلیل رفتار متقابل است که با استفاده از آن می‌توان گام‌های مؤثری در شناخت و درمان شخصی و رشد روحی - روانی محکومان برداشت. این نظریه که می‌تواند به بهبود روابط انسانی در محیط کیفری کمک نماید، براساس فرضیه‌های فلسفی خاصی استوار گردیده که همگی عباراتی درباره انسان، زندگی و هدف‌های تغییراند. این فروض عبارتند از اینکه: «انسان‌ها ذاتاً خوب هستند»، «همه توانایی فکر کردن دارند» و «سرنوشت انسان‌ها به دست خودشان تصمیم‌گیری شده است و این تصمیمات را می‌توان تغییر داد». تحلیل رفتار متقابل روش منظمی برای روان‌درمانی به منظور رشد و تغییرات شخصی است که تصویری از ساختار روان‌شناسانه انسان‌ها به ما ارائه داده و از الگوی حالات نفسی استفاده می‌کند. همین الگوی شخصیتی به ما کمک می‌کند تا دریابیم انسان‌ها چگونه عمل و رفتار می‌کنند و اینکه چگونه شخصیت خود را در قالب رفتارهایشان آشکار می‌سازند. این نظریه در استعاره‌ای مشابه با رویکرد جرم‌شناسی رشد‌مدار بر مفهوم کودکی، مسیر رشد انسانی و مفهوم پیش‌نویس زندگی تأکید خاصی دارد. این مفهوم بیانگر این است که چگونه الگوهای کنونی زندگی ما ریشه در دوران کودکی دارند. در چارچوب پیش‌نویس زندگی، تحلیل رفتار متقابل توضیحاتی را ارائه می‌دهد که چگونه شیوه‌های زندگی دوران بزرگسالی ما بازنوزایی همان روش‌های دوران کودکی ماست حتی اگر این بازنوزایی نتایجی

<sup>1</sup> Supportive Psychotherapy

را به بار آورد که موجب عناد به خود شود و یا بسیار دردناک باشد. از این رو تحلیل رفتار متقابل به ما نظریهٔ آسیب‌شناسی روانی را ارائه می‌دهد. در حوزهٔ کاربرد عملی، تحلیل رفتار متقابل یک نظام روان‌درمانی را به ما معرفی می‌نماید و در نتیجه در درمان انواع اختلالات روانی از مشکلات روزانه گرفته تا روان‌پریشی‌های بسیار عمیق بکار می‌رود. این روش در زمانی که نیاز به درک زندانیان، روابط و ارتباطات آنها با خود و محیط باشد، می‌تواند بکار رود (Vann joins and Stewart, 1396, p.22).

به موازات روش تحلیل رفتار متقابل که با تمرکز بر مطالعهٔ پیش‌نویس زندگانی محکومان در جانیابی تدابیر کنترلی در محیط کیفری عملاً با گفتمان جامعه‌شناختی کلان موسوم به «تحلیل مسیر و سبک زندگی» امتزاج و اقتران می‌یابد، رفتاردرمانی روشی دیگر در این خصوص است که می‌تواند در اصلاح و بازپروری طیف وسیعی از زندانیان مفید و مؤثر واقع گردد. مفاهیمی چون «تشویق و ترغیب رفتار مطلوب»، «نفی، طرد و تقلیل رفتار نامطلوب» از عناصر کلیدی در این روش‌اند که ساختاری جامعه‌شناختی داشته و بر مقولهٔ کلان «هنجارافزایی، فرهنگ‌پذیرسازی و انتقال ارزش‌ها در مسیر جامعه‌پذیری» متکی می‌باشد. به تعبیر جان‌بی‌واتسون، رفتاردرمانی، رویکردی درمانی است که با تمرکز بر رفتارهای مشاهده‌پذیر به دنبال تغییر آنها می‌باشد (Perls, 1951:p.37). این روش درمانی کاملاً بر فرایند و الگوهای یادگیری مبتنی بوده و بوسیله فنون و سبک‌های مختلف شرطی‌سازی نظیر شرطی‌سازی کلاسیک یا پاسخگر و شرطی‌سازی کنشگر یا ابزاری یا وسیله‌ای و نیز یادگیری شناختی سعی در تقویت و توسعهٔ رفتارهای مطلوب، حذف و حداقلی‌سازی و تنبیه رفتارهای ناهنجار و نامناسب دارد. بخلاف سایر روش‌های درمانی در رویکرد یا روش رفتاردرمانی اساساً تمایزی میان رفتارهای مطلوب و ناهنجار و رفتارهای نامطلوب و ناهنجار تصور و تبیین نشده و ضرورتاً ارتکاب رفتار ناهنجار به معنای آسیب و اختلال در فرایندهای ذهنی و روانی مرتکبان تلقی نمی‌گردد. در این روش ادعا می‌شود که هرگونه رفتاری آموختنی است و طی رویه‌ی یادگیری مورد تقلید قرار می‌گیرد (Mores, 1977:p.3-11). برای اصلاح و معالجهٔ طیف وسیعی از بزهکاران و مجرمان توسل به روش رفتاردرمانی راهگشا و سودمند است، زیرا - همانگونه که گابریل تارد در قوانین سه‌گانه مطرح می‌کند - بسیاری از مجرمان ارتکاب جرم را تقلید نموده و طی فرایند همنشینی - آنطور که در نظریهٔ معاشرت‌های ترجیحی و افتراقی ادوین ساترلند مشاهده می‌کنیم - با افراد و گروه‌های قانون‌شکن و منحرف فنون و مسیر ارتکاب جرم را می‌آموزند. می‌توان با تغییر در مضامین آموزش‌های قبلی آنها و برهم‌زدن محاسبات و تصورات قبلی‌شان و با دستکاری و دخالت در الگوهای یادگیری و شرطی‌سازی، بستری برای تشویق و

تحریک مجرمان بسوی ارتکاب رفتارهای بهنجار و تبعاً فرصت‌سازی به منظور زیست و زندگانی عاری از جرم یا لاقط کم‌بهره از جرم برای آنها فراهم آورد (Singleton, 1998:p.26).

از جمله دیگر روش‌ها می‌توان به شناخت‌درمانی و واقعیت‌درمانی اشاره کرد که صبغه و محتوای جامعه‌شناختی آنها بسیار مشهودتر می‌باشد. آرون بک (Aron Beck) تئوریسین و پیشگام شناخت‌درمانی اظهار می‌دارد که این روش به منظور تغییر و اصلاح طرز تفکر، احساس و عقاید محوری منفی در مورد خود، جهان پیرامون و آینده که از آن به سه‌ضلعی‌شناختی تعبیر می‌کند (فرایند تثلیث) ایجاد و ابداع شده است. وی که از این روش برای درمان افسردگی و اختلالات شخصیت و نیز کنترل عواطف و هیجانات درمانجویان استفاده می‌نموده، مدعی است که مبتنی بر یکسری فنون رفتاری و شناختی نظیر پرسش و پاسخ می‌توان فرصتی برای اصلاح تفکرات و باورهای مخربی چون فاجعه‌سازی و اغراق، استنباط خودخواهانه و پیش‌داورانه، تفکر دو مقوله‌ای، خودتخریبی، تعمیم افراطی، انتزاع‌گزینشی، شخصی‌سازی و نسبت دادن وقایع به خود و کشش بسوی طرحواره‌های شناختی‌مخرب نظیر خویش‌صالح‌پنداری افراطی، خود برحق‌بینی و باور به درماندگی و استیصال فراهم آورد (Beck, 1979:p.6). درمان‌شناختی می‌تواند برای اصلاح مجرمانی که تجربه افسردگی و ابتلا به سطوحی از اختلالات شخصیتی دارند، مفید فایده باشد (Polaschek, 2005:p.1612). در این روش، شناخت‌درمانگر سعی می‌کند به نحو روشنی درمانجویان را متوجه ساختار و شرایط نظام فکری و عقیدتی خویش ساخته و از افکار مخرب و منفعل‌کننده خویش آگاه سازد و نهایتاً موانع ایفای نقش مطلوب آنها را در اجتماع به حداقل رسانده و آنها را به زندگی جمعی شاداب و توأم با تفکرات و احساسات مثبت امیدوارتر نماید (Robinson, 1995:p.2). روش واقعیت-درمانی هم‌انگونه که ویلیام گلاسر اظهار می‌دارد، به دنبال شفاف‌سازی این مسأله است که انسان‌ها همیشه در جستجوی کسب هویت بوده و سعی دارند به عنوان فردی ارزشمند و متفکر توصیف شوند. آنها بطور ذاتی مسئولیت‌پذیر بوده و بر مجموعه بهم‌پیوسته رفتارها و کنش‌ها، عقاید، اندیشه‌ها و عواطف و احساسات خود تسلط و کنترل داشته و همیشه نیاز به دوست‌داشتن و دوست‌داشته‌شدن و همینطور نیاز به احساس ارزشمندی دارند. لذا در صورت ارتکاب هرگونه رفتار نامطلوب و یا ابتلا به هر سطحی از تنش و عدم تعادل روانی می‌توان با آگاه نمودن و توانمندسازی آنها در چرخه تعامل و درگیری عاطفی و همراه با همدلی با دیگران و درمانگران معتمد و متخصص، فرصتی برای تعدیل سطوح نامتوازن رفتاری و عقیدتی آنها مهیا ساخت (Glasser, 1965:p.10). واقعیت‌درمانگران که

<sup>1</sup> Cognitive Triad

<sup>2</sup> Cognitive Schemas

<sup>3</sup> Reality Therapy

منظورشان از واقعیت، همان «وضع موجود و رفتارهای فعلی افراد» است، تمایل دارند درمانجویان راجع به اینکه آیا انسان مسئولی هستند یا خیر؟ قضاوت ارزشی نمایند و در صورت تشخیص غیرمسئولانه بودن رفتارهایشان درصدد تغییر و اصلاح آنها برآمده و با درونی‌سازی احساس مسئولیت، زمینه‌ساز کسب هویتی موفق و معارض با تفکرات شکست‌باورانه گردند (Todd, 2006: p.354). بسیاری از مجرمان حقیقتاً درک درستی از شکل، ساختار و تبعات رفتارهای مجرمانه ارتكابی خویش ندارند و حتی خود را انسانی ناکام با هویت شکست‌تلقی می‌نمایند که غالباً در برقراری ارتباطات سالم و سازنده با اطرافیان هم مشکل دارند. لذا مبتنی بر الگوی فکری نظریه کنترل که روش واقعیت‌درمانی متکی بر آن است، می‌توان با پالایش افکار و عقاید بزهکاران و مجرمان و آشناسازی آنها با فنون تسلط بر افکار و احساسات خویش، بستر مناسبی برای اجتناب آنها از گرایش مجدد بسوی بزهکاری و جرم که ریشه در مسئولیت‌ستیزی و انکار واقعیات جهان پیرامون دارد، فراهم آورد (Burkhead, 2007: p.63).

### روش درمان اخلاقی و جامعه‌مدار

در چرخه اصلاح‌مداری می‌توان در ابعاد اخلاقی و اجتماعی نیز از روش‌های درمانی مختلفی سراغ گرفت که غالباً در قالب برنامه‌های رفتارشناسی و گروه‌درمانی تعریف شده (Yalom, 1995: p.10) و هرکدام به نحوی بازآموزی محکومان، رشد و بازپروری و اصلاح آنها را در راستای کاهش نرخ تکرار جرم مورد توجه قرار داده‌اند (Little, 1986: p.7). در روش درمان اخلاقی یا مبتنی بر آموزه‌های اخلاقی که به لحاظ مبانی پارادایمی به نظریه رشدی و شناختی ژان پیاژه و نظریه رشد اخلاقی لورنس کلبِرگ ارجاع داده می‌شود و نگاهی ترحم‌مدارانه و مسالمت‌آمیز به مجرمان دارد، آموزش و انتقال مفاهیمی چون چالش ارتکاب جرم با موازین و ارزش‌های اخلاقی و مذهبی، تلاش برای تخلّق به اخلاق انسانی و رهایی از اخلاق رذیله و صفات و خصایص زشت و ناپسند در چارچوب آموزه‌ها و اصول علم اخلاق برای محکومان در کانون توجه قرار می‌گیرد (Boston, 2001: p.9).

روش درمان اجتماعی یا جامعه‌ی هم که خود شامل مجموعه رویکردهای درمانی مختلفی است، به دنبال تقویت و تحکیم مسیر بازآموزی هنجاری محکومان در محیط زندان بوده و سعی دارد فضای زندان را با نهادی چون مدرسه و آموزشگاه‌های فعال در حوزه جامعه‌پذیری شبیه‌سازی و

<sup>1</sup> Moral Treatment

<sup>2</sup> Jean piaget

<sup>3</sup> Lawrence Kelberg

همراه نماید (Todd, et al, Op.cit, p.398). در تفکر اصلاح اجتماعی محکومان، زندان محیطی برای باز جامعه‌پذیری است که بایستی سازوکارهای یادگیری و درونی‌کردن هنجارهای اجتماعی در آن مستقر شده و به مجرمان برای اینکه در چرخه یک زندگی جمعی جدید و در تعامل با دیگران، تجربه‌پذیری عاطفی مطلوبی داشته باشند، کمک نماید. اگر مجرمان در دوران تحمل مدت حبس به‌خوبی جامعه‌پذیر شده و از تعارض و شکاف‌های آموزشی، ارزشی، طبقاتی و شخصیتی سابق رهایی یابند، می‌توان امیدوار بود که در فضای اجرای کیفر حبس مقدمات لازم را برای بیگانه‌سازی هرچه عمیق‌تر محکومان با رفتارهای مجرمانه فراهم آورد.

### روش اصلاحی ویژه برای زنان محکوم

به حسب آمارهای جنایی ملی و بین‌المللی اغلب جرایم و بزهکاری‌های زنان ریشه در عواملی چون شکست عاطفی، فقر خانوادگی، اعتیاد و امثالهم دارد که همگی خود از آسیب‌های اجتماعی بوده و نیازمند ترمیم و تأمل می‌باشند. ارتکاب جرایمی نظیر اعمال منافی عفت، اعتیاد و جرایم مرتبط با مواد مخدر و روانگردان‌ها، کیف‌قاپی و جیب‌بری، رمالی و فالگیری و ... در بیشتر مواقع پاسخی زنانه است به شرایط فردی، تربیتی و اجتماعی نامناسبی که زنان و دختران در بستر آن رشد یافته‌اند. بنابراین، برای اتخاذ روشی مناسب و برتر از میان روش‌های اصلاح و درمان که بتواند به نحوی امیدوارکننده و مطلوب موجبات تغییر رفتار و بازپروری زنان زندانی را فراهم آورد، قبل از هر چیز مستلزم تحصیل معرفت و فهم نسبت به آسیب‌های اجتماعی مؤثر در سطح و سبک بزهکاری‌ها و جرایم اصطلاحاً زنانه یا ارتکاب‌یافته توسط آنان است. علت‌شناسی جرایم زنان پرده از حقایق تلخ بیشماری برمی‌دارد که همگی در تکوین مسیر قانون‌شکنی آنها اثرگذار بوده‌اند؛ ازدواج‌های زودرس و اجباری، شکنجه و خشونت رفتاری در خانواده، تبعیض جنسیتی در جامعه، تحمیل محرومیت بر قشر زنان و مسائلی از این دست همگی در انحرافات اجتماعی و جرایم نقش دارند. روشی که رویکرد جامعه‌شناسانه داشته و با نگاهی پیرا حقوقی و پیشینی به تحلیل مسیر جرایم و بزهکاری زنان بپردازد، بهتر می‌تواند در بازگشت هنجارمند آنها به جامعه پس از تحمل دوران محکومیت یا در صورت امکان و لزوم در میانه تحمل محکومیت یا بطور کلی مدتی پس از آغاز اجرای آن ایفای نقش نماید (Burkhead, Op.cit: p.64).

روش بازآموزی مهارت‌های زندگی با رویکرد زنانه می‌تواند در قبال طیف وسیعی از زنان زندانی ثمربخش باشد. با حذف نگاه جنسیتی، پرورش مهارت‌های فردی و اجتماعی زندگی، تقویت و حداکثرسازیِ گفتمان حیا در ساختار فکری زنان زندانی و نیز تقویت انگاره‌های عاطفی مثبت و

سازنده می‌توان زمینه‌های لازم را برای اصلاح مجرمانی نظیر زنان معتاد، کیف‌قاپ و دزد و مرتکبان جرایمی چون اعمال منافی عفت و اخلاق مهیا ساخت. الگوی تحلیل متقابل رفتار هم می‌تواند در شناسایی حقایق مستور در پیش‌نویس زندگانی زنان محکوم راهگشا بوده و مسائل و مشکلات موجود در سبک‌های تربیتی و نگرشی معمول در جامعه را در قبال زنان شفاف سازد. تحمیل محدودیت‌های نابه‌جا و غیرعادلانه بر دختران و زنان، محرومیت عاطفی و انزوای خانوادگی، رفتارهای متعصبانه و اخلاق زدا همگی از جمله مشکلات تربیتی معمول در جامعه می‌باشند که در گرایش بسیاری از زنان به جرایم مختلف نظیر جرایم مالی، جرایم علیه اخلاق و عفت عمومی و جرایم علیه اشخاص آشکارا دارای نقش و تأثیر می‌باشند. مادامی که زمینه‌ها و جلوه‌هایی از این معضلات در فضا و محیط کیفری جریان داشته باشد، نمی‌توان به ایجاد تغییر و تحول در ذهنیت‌ها و نگرش زندانیان زن نسبت به جامعه و بایسته‌های ارزشی و قانونی آن امیدوار بود. زندان نباید با زنان زندانی به نحوی تحقیرآمیز و مردانه برخورد کند. هیچ زندانی زنی مستحق آن نیست که در زندان مجبور به تن‌دادن به یک سبک زندگی مردانه یا عاری از استانداردهای حداقلی زندگی زنانه گردد. از رهگذر رفتاردرمانی و تحلیل متقابل رفتار است که می‌توان خود را با داستان زندگی زنان محکوم همراه و نزدیک ساخت و با جلب اعتماد آنها و نیز با ابراز احترام به منزلت انسانی آنها فضایی مساعد برای استقبال از سیاست‌های اصلاحی فراهم آورد و دست به کنترل و حداقلی‌سازی بسیاری از رفتارهای مساله‌ساز در سبک رفتاری و زندگانی زنان محکوم زد و تبعاً امیدوار به کاهش نرخ تکرار جرم از جانب آنها گشت (Richard, Ibid, p.34).

## بحث و نتیجه‌گیری

تورق در تاریخ اندیشه‌های جنایی و اجتماعی از گرایش جوامع مختلف به تفکر اصلاح‌مداری و اهمیت آن پرده برمی‌دارد و نشان می‌دهد پیشینیان هیچ‌گاه در اجرای مجازات از اصلاح و تربیت بزهکاران غافل نبودند (Ardebili, 2014, p.36). اصلاح‌شدن مجرمان و بزهکاران از اهداف غایی و اصلی مجازات‌هاست. اینکه نظام‌های زندانبانی نتوانسته‌اند در عمل و به درستی موجباتی برای اصلاح زندانیان فراهم آورند، نمی‌تواند سبب آسیب و اشکال به نظریه و اندیشه اصلاح باشد. غیرمؤثر بودن برخی برنامه‌های اصلاحی هیچ ارتباطی به ماهیت اندیشه اصلاح ندارد. لذا فرعی و جنبی‌پنداری تلاش برای اصلاح زندانیان و تعریف اهدافی بی‌توجه به این گفتمان برای مجازات‌ها توجیه‌پذیر نمی‌باشد. اگر مجرمان اصلاح شوند قطعاً بسوی تکرار جرم نخواهند رفت، اما اگر صرفاً برای کاهش صوری و عددی نرخ ارتکاب و تکرار جرم سرمایه‌گذاری شود و اتفاقاً در عمل هم چنین پدیده‌ای رخ دهد، نه می‌توان گفت که مجرمان اصلاح شده‌اند و نه می‌توان از ترسیده‌شدن آنها برای ارتکاب جرم

سراغ گرفت. اجرای خشن‌ترین مجازات‌ها نظیر حبس‌ابد در قبال کوچکترین جرایم شاید در کوتاه‌مدت موجب کاهش جرم شود، اما به علت ناعادلانه بودن و فقدان توجیه عقلانی نمی‌تواند دوام آورده و چرخهٔ رخداد و تکرار جرم را فلج سازد. شکست در کسب نتایج مطلوب به مدد برنامه‌ریزی برای اصلاح مجرمان نمی‌تواند اندیشه‌های اصلاحی را به حاشیه براند یا دلیلی برای بی‌اعتباری آنها باشد. محققاً با تلاش برای اصلاح مجرم هیچگونه خللی به حقوق کیفری وارد نمی‌شود. اصلاح زنان و مردان زندانی و تن‌دادن آنها به فضیلت‌انگونه که حکما می‌گویند، برترین غایت مطلوب است. فهم از این واقعیت آخرین میخ بر تابوت شک‌باوری و تردید در قابلیت‌های نظریه اصلاح است. فلسفهٔ جرم‌شناسی مؤید این حقیقت است که نظریهٔ اصلاح هرگز در تقابل با اصولی چون «رعایت تساوی در مجازات‌ها» نبوده و بلکه یک مبنای نظری مسلم برای معنابخشیدن به نظام عدالت کیفری و توجیه‌پذیرسازی گزاره‌هایی چون مجازات حبس در جامعه است. محکومان -انگونه که در نظریهٔ قرارداد اجتماعی تصدیق شده- حق بر اصلاح دارند و نظام عدالت کیفری بایستی برای بازآموزی و اصلاح آنها به منظور بازگشت هدفمند و هنجارگرایانه به اجتماع طرح و برنامه‌ریزی‌های بلندمدت و کارآمدی داشته باشد. گفتمان نظریهٔ حقوق طبیعی که برای کرامت ذاتی انسان ارزش ویژه‌ای قائل است، در ابعادی چون اصلاحی‌سازی نظام زندانبانی و ضرورت توجه فراگیر به موقعیت و وضعیت زندانیان در طول تحمل محکومیت و تضمین حقوق بشری و اساسی آنها مستند قابل احترام و کتمان‌ناپذیری است که جرم‌شناسی اصلاح‌گرا کاملاً آنرا مورد گرت‌برداری مفهومی قرار داده است. برای هدفمندسازی و اجرای روشمند تفکر اصلاحی در فضای زندان‌ها لازم است که درکی مناسب نسبت به انواع مختلف روش‌های اصلاح و درمان حاصل شده، آنگاه با توجه به مسائلی نظیر تفاوت میان زندانیان زن و زندانیان مرد و نیز ضرورت لحاظ‌نمودن روش‌های مبتنی بر واقع‌گرایی جامعه‌شناسانه به منظور نزدیک‌سازی سبک مدیریت رفتاری محکومان در زندان با دنیای واقعی و عینیت‌بخشیدن به مؤلفه‌های بازجامعه‌پذیری و فرهنگ‌پذیری جنایی تلاش نمود. بنابراین، لازم است که با آسیب‌شناسی فرایند تکوین تجربهٔ ارتکاب جرم و بزهکاری در جامعه، تحصیل درکی عمیق و صحیح نسبت به تفاوت‌های میان سبک زندگی و تجربه‌های زیستهٔ متفاوت زنان و مردان بستری برای حاکمیت منطق اصلاح باوری و اصلاح‌گرایی در محیط کیفری فراهم آورد و از رهاشدگی زنان و مردان زندانی در فضای زندان‌ها جلوگیری نمود. جامعه و نظام حقوقی آن نمی‌تواند محکومان و زندانیان خود را فراموش کند. امروزه تجربیات ملی در بسیاری از کشورها نشان داده که می‌توان با اجرای مجموعه روش‌های ترکیبی و مختلفی نظیر روان‌درمانی و رفتاردرمانی و اصلاح و درمان مبتنی بر آموزه‌های اخلاقی و اجتماعی شرایطی مطلوب برای انقلاب فکری و رفتاری زندانیان و گرایش آنها بسوی موج‌های آرام قانونگرایی و هنجارمندی در اجتماع مهیا ساخت. با درک ضرورت



تلاش برای اصلاح زندانیان زن و مرد و توجه به تفاوت‌های رفتاری و روانی میان آنها می‌توان به اصلاح راستین آنها و تبعاً کاهش نرخ تکرار جرم امید بست. آموزه‌های نظریه شرطی شدن که بر عنصر یادگیری و آموزش در محیط کیفری تأکید مضاعف دارد، اثبات کرده‌اند که بسیاری از مجرمان از استعداد و قوای درونی لازم برای استقبال از طرح‌ها و برنامه‌های اصلاحی برخوردار بوده و چنانچه تفکرات اصلاحی با منطقی آموزشی و تساهلی و مبتنی بر رهیافت عقلانیت‌گرایی انتقادی مورد سیاست پردازی و عمل قرار گیرند، می‌توان انتظار داشت که در سطوح وسیعی در رفتار و نگرش محکومان نسبت به قوانین و مقررات و ارزش‌های اجتماع و نیز الزامات محیط کیفری دگرگونی ایجاد شده و آنها به تدریج به سوی موج‌های آرام هنجارباوری و ترک تجربه‌های مجرمانه نزدیک‌تر و متمایل‌تر گردند.

شواهد تجربی و رویکرد نظام‌های زندانبانی کنونی نشان می‌دهد که به رغم اهمیت مسأله توجه افتراقی و ویژه به شرایط زنان زندانی، متأسفانه تاکنون نظریه و رهیافت کاملاً زنانه‌ای که توانسته باشد در افق آموزه‌های جرم‌شناسی تطبیقی و ارزیابی مقایسه‌ای مدل‌های ملی و بین‌المللی کیفرشناسی، به ابداع و پیشنهاد یک روش اصلاحی و درمانی منحصربه‌فرد به منظور بهسازی رفتاری و اخلاقی زندانیان زن بپردازد، مطرح نشده و لذا کماکان در خصوص مدیریت روشمند زندان‌های زنان خلأ نظری و تبعاً نقصان در سیاستگذاری عملی دیده می‌شود. پیشنهاد می‌شود به منظور رفع این نقیصه و نزدیک‌سازی فرهنگ حاکم بر زندان‌های زنان با شرایط عادی اجتماع و زندگی عاری از جرم ابتدا متناسب با ساختار نظام حقوق ملی یک نظریه کارآمد و چندپاره‌ای مطرح شود و سپس کارگزاران نظام زندانبانی هم متأثر از آن نظریه به سیاستگذاری عملی و ویژه پرداخته و بر روی یک یا چند روش اصلاحی و درمانی که متناسب با شرایط رفتاری و شخصیتی زنان زندانی باشند، به وفاق برسند و آنها را پیاده نمایند. مادامی که نتوان برای زنان از یک جرم‌شناسی اصلاحی ویژه سراغ گرفت، نمی‌توان انتظار داشت که هدف بازدارندگی در محیط کیفری به نحو قابل ملاحظه‌ای تحقق یابد. بنابراین، با توجه به موقعیت شکننده و سطح عمیق آسیب‌پذیری زنان زندانی آزادشده، تمهید بستری برای اجتناب از طردشدن و پذیرفته‌شدن عاطفه‌مند زنان در خانواده به موازات اجرای سیاست‌های توانمندکننده و بازتوانی و اختصاص دادن حدی معقول و مناسب از بیمه‌های اجتماعی به آنها و تأمین حداقل سرمایه مالی برایشان به منظور عبور از مشکلات اقتصادی فرارو و امرار و معاش، مهمترین مقدمات و بسترهای اولیه بازپروری و بازپذیری اجتماعی آنها می‌باشند. وجود چنین تدابیری می‌تواند در زنان آزادشده از حبس انگیزه برای تغییر ایجاد نموده و آنها را بسوی زندگی عاری از جرم و عادی‌سازی سبک زندگی خود پس از آزادی تشویق و ترغیب نماید. همچنین وجود یکسری برنامه‌های مدیریتی کلان نیز که بتواند به پاک‌سازی و سالم‌سازی محیط آزاد پیرامون

زنان و فضاهای آلوده احتمالی که ممکن است در انتظار زنان آزادشده باشند و نیز حمایت‌های پس از خروج پیگیرانه و مستمر از آنها می‌تواند بر تقلیل مشکلات این زنان و سطح احتمالی سازگاری‌شان با محیط اجتماعی و افزایش نرخ امیدشان به زندگی اثرگذار بوده و بر احتمال موفقیت روش‌های اصلاحی-درمانی اجرا شده در موردشان -چه در محیط کیفری و چه در خارج از آن- بیفزاید.

مضافاً اینکه در این پژوهش با مطالعات و بررسی‌های صورت گرفته در زمینه ماهیت، محتوا و روش‌های اجرایی‌سازی سیاست یا تفکر جرم‌شناسانه اصلاح و درمان متوجه نوعی نارسایی گفتمانی در این راستا شده‌ایم که خود بطور کلی موجب انفعال موقعیت این سیاست در متن تدابیر سامانه عدالت کیفری شده است. لذا برای شناسایی هرچه صحیح‌تر اندیشه اصلاح و درمان زنان و مردان زندانی و بسترسازی برای توسعه قلمروی اجرای آن، گزاره‌ها و پیشنهادهای ذیل بیان و ارائه می‌گردد:

۱- زمانی سیاست و اندیشه اصلاح محکومان (زندانیان) در چرخه عدالت کیفری حاکم بر اجتماع از نفوذ و اعتبار حقیقی برخوردار خواهد گشت که ضمن دوری‌گزیدن از تفکرات قالبی و پیش‌داوری‌های غیرعلمی به دانش‌افزایی و آموزش کنشگران این سامانه و نیز عوامل و مسئولان نظام قانونی و قضایی موجود در جامعه پرداخت. فرهنگ‌سازی اصلاحی و بسط زمینه‌ها و ملزومات نظری و عملی تفکر اصلاح‌گرا، از مقدمات واجب و ضروری در عرصه نهادینه‌سازی راستین این سیاست در متن جامعه و نظام حقوقی آن است.

۲- لازم است طی تحقیقاتی روشنمند در محیط کیفری به آسیب‌شناسی سبک زندگی و الگوی مدیریت و کنترل زنان و مردان زندانی در زمان اقامت در زندان پرداخته و به شناسایی موانع نظری و عملی موجود سد راه گسترش مرزهای عملیاتی‌سازی این سیاست پرداخت. مادامی که ساختار زندان‌ها براساس آموزه‌های جرم‌شناسی اصلاح‌گرا مورد بازبینی و توان‌افزایی قرار نگیرند، نمی‌توان انتظار داشت که برنامه‌های اصلاح و درمان بتوانند دستاوردهای مطلوبی در راستای تغییر رفتار و حذف انگاره‌های قانون‌شکنانه در ذهن و تفکر زنان و مردان محکوم رقم بزنند. تغییر زندان و اصلاحی‌سازی محیط آن، از گام‌های آغازین در این راستاست.

۳- باید طی یک روند سیاستگذاری جنایی کارآمد و بلندمدت به تنظیم و پیریزی یکسری دستورالعمل‌های اجرایی و نظام‌نامه‌های عملی در راستای تمهید مقدمات تفکر اصلاحی در قلمرو زندان‌ها پرداخت و قوانین و مقررات موجود پیرامون سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی را مورد آسیب‌شناسی و بازاندیشی قرار داد. با قوانین بی‌روح و ناپویا که فاقد روحیه و ساختار علمی و تجربی باشند، نمی‌توان یک زندان اصلاحی در جامعه ایجاد نمود. تغییر قوانین، گام مهم دیگری است که باید در عرصه بهره‌وری حقیقی از اندیشه اصلاح و درمان در جامعه برداشته شود.

۴- لازم است که با فرهنگ‌سازی و فرهنگ‌افزایی، بستری برای گرایش بیشتر محققان و متفکران دانشگاهی به حوزه جرم‌شناسی اصلاح‌گرا فراهم آمده و موجی از علمی‌سازی و تجربه‌محوری عقلانیت‌گرا بر فضای مطالعات حوزه زندان و زندانیان حاکم گردد. توسعه تحقیقات می‌تواند به شناسایی خلأها و کاستی‌ها انجامیده و بسیاری از بایسته‌های عرصه نهادینه‌سازی تفکر اصلاحی را در محیط کیفری و فضای خارج از آن معرفی و برجسته سازد.

همچنین در خصوص اجرای موفق و نظام‌مندتر برنامه‌های اصلاحی در قبال زنان زندانی پیشنهادات ذیل ارائه می‌گردد:

الف: باید طی یکسری تحقیقات میدانی و عملی ابتدا به شناسایی زمینه‌های فکری و رفتاری موثر در گرایش زنان بسوی جرم و قانون شکنی پرداخته و سپس در راستای مهار و خنثی‌سازی آنها متناسب با ساختار ذهنی و روانی زنان زندانی روی به پیاده‌سازی روش‌های و الگوهای درمانی افتراقی آورد.

ب: در اجرای روش‌های اصلاحی در قبال زنان زندانی باید به مشخصه‌های اجتماعی جرم و رفتارهای ارتكابی و نیز تعریف و نگرش جامعه نسبت به نقش‌پذیری اجتماعی زنان توجه داشت و در چارچوب آموزه‌های درمان بین‌رشته‌ای مبادرت به پیاده‌سازی تدابیر نمود.

پ: به نظر می‌رسد اقلیم و فرهنگ شاخص‌هایی تعیین‌کننده در فرایند تغییر رفتار و اصلاح زندانیان می‌باشند. بنابراین می‌توان با انتخاب یک زندان در یک مختصات جغرافیایی مشخص ابتدا به آزمون این فرضیه پرداخت و آنگاه همسو با نتایج حاصل از این رصد تحقیقاتی روی به سیاستگذاری‌های درمان مدار و بومی شده و متناسب با جنسیت زنانه در خصوص زنان زندانی آورد.

#### References:

- Allen, F. (1981). *The Decline of the Rehabilitative Idea*, first edition, Yale University press.
- Ashori, et al. (1397). Recognition and Definition Based on Criminological Thought of Correcting and Treatment of Prisoners, *Journal of Legal and Judicial Research*, First year, No.1.(Persian).
- Ardebili, M.A. (1393). *Public Criminal Law*, third volume, Tehran: Mizan. (Persian).
- Burkhead, M.D. (2007). *The Treatment of Criminal offenders*, North Carolina: Mcfarland & Company publishers.
- Boston, C.M, et al. (2001). *Changing Offenders behavior: Evaluation Moral Reconation Therapy (MRT) in the Better People Program*, Portland.
- Barker, E. (1934). *Natural Law and the Theory of Society*, Volume 2, London: Cambridge University press.

- Cullen, F.T, et al. (1988). Is Rehabilitation dead? The myth of the punitive public, *Journal of Criminal Justice*, 16.
- Dina, R.R, and Todd, R.C. (1998). Incarceration, Social Capital and Crime: Examining the Unintended Consequences of Incarceration, *Criminology*, 36, pp.441-450.
- Eight United Nations Congress on the prevention of Crime and the Treatment of offenders, Resolution 19, Report of the 8<sup>th</sup> United Nation Congress on the prevention of Crime and Treatment of Offenders.(1990). UN Doc. A/COF, 144/ 28/ Rev.1.
- Emmerson, B, and Ashworth, A. (2001). *Human Rights and Criminal Justice*, first edition, London, pp.41-97.
- Fattah, E.A. (1997). *Criminology: Past, Present and Future; A Critical Overview*, Canada, Palgrave Macmillan Publisher.
- Garabedian, P.G. (1963). Social Roles and Processes of Socialization in the Prison Community, *Social Problems*, 11(2).
- Glasser, W. (1965). *Reality Therapy: A New Approach to psychiatry*, New York,; Harper and Row.
- Hajidehabadi, M.A. (1388). The Criminals Treatments in Irans Legislative Criminal Policy, *Law Review*, 39(3). (Persian).
- Hamidkhani, M. (1384). *Criminal Treatment in Irans Criminal Law*, Master thesis in Criminal law and Criminology, Shahid Beheshti university. (Persian).
- Ives, G. (1914). *A Histiry of Penal Methodes*, London.
- Karpman, B. (1929). *Psychotherapy and the Criminal Insane*, *Psychiatric Quarterly*, 3(3).
- Konani, S.(1389). *Criminal Treatments in the period of Crime Risk Management*, Master thesis in Criminal law and Criminology, Shiraz university. (Persian).
- Little, G, and Robinson, K. (1986). *How to escape your Prison: A Moral Reconation Therapy*, Memphis: Eagle Wing Books.
- Miceli, V. (2009). *Analyzing the effectiveness of rehabilitation programs*, university of Rhode Island.
- Morrison, W.(1995). *Theoretical Criminology: From Modernity to Post- Modern*, London: Cavendish.
- Morris, E.K, and Braukman, C.J.(1987). *Behavioral Approaches to Crime and Delinquency: A Handbook of Application Research and Concepts*, New York.
- Morse, S.J. (1977). *Psychotherapy: Comparative Casebook*, New York.
- Moazami, S. (1383). *Criminological Investigation of Womens Offenses*, in the collection of articles in regard Commemorating Dr. Ashori, Tehran: Samt.(Persian).
- Nejatollahi, M. (1392). *Teoretical Foundations and Implementation Mechanisms of Treatment*, Master thesis in Criminal law and Criminology, Shahid Beheshti university. (Peraian).
- Palmer, T. (1975). *Martinson Revisited*, *Journal of Research in Crime and Delinquency*, 12(2).
- Perls, F.S, Hefferline, R.F and Goodman, P.(1951). *Gestalt Therapy*, First edition, New York.

- Polaschek, D.L, et al. (2005). Cognitive – behavior Rehabilitation for high risk violent offenders, *Journal of Interpersonal Violence*, 20.
- Robinson, D. (1995). *The Impact of Cognitive skills Training on Post- Release Recidivism among Canada federal offenders*, Ottawa: Correctional Service of Canada.
- Richard, S.S. (2011). *Theories of Psychotherapy& Counseling: Concepts and Cases*, Five Edition, U.S.A: Boston; Brooks Cole press.
- Rothman, D.J. (1980). *Conscience and Convenience; the asylum and its alternative in progressive America*, First edition, Boston: Little Brown.
- Singleton, N, et al. (1998). *Psychiatric Morbidity among Prisons in England and Wales*, London: Stationary Office.
- Sechrest, L. (1987). *Classification for Treatment*, in Gottfredson, M.D and Torny, M; *Prediction and Classification*, Chicago: University of Chicago press.
- Saunders, T. J. (1994). *Platos penal Code; Tradition, Controversy and Reform in Greek Penology*, Oxford: Clarendon press.
- Shafer, L.R. (1991). Can Punishment Morally educate? *Law and Philosophy*, 10, pp. 189-219.
- Sixth United Nations Congress on Crime and the Treatment of offenders.(2006). *Resolution 9, Specific needs Women Prisoners*, A/ CONF.84/ 14/ REV.1.
- Todd, R.C, et al. (2006). *American Corrections*, Seventh edition, California: Belmont.
- Thomas, G. B, and Karol, L. (2000). *American Penology: A History of Control*, New York.
- Vanden Hage, E. (1975). *Punishing Criminals*, New York, first edition.
- Vann joines, and Stewart, I. (1396). *Transactional Analysis*, Translate By Bahman Dadgostar, Tehran: Dayereh. (Peraian).
- White, S.O, and Brown, E.D. (1979). *The Rehabilitation of Criminal offenders: Problems and Prospects*, Washington, D.C: National Academy of Science.
- Wilson, J, and Hernstein, R. (1985). *Crime and Human Nature*, New York: Simon and Schuster, pp.9-47.
- Yalom, I. (1995). *The Theory and Practice of Group Psychotherapy*, 4<sup>th</sup> edition, New York: Basic Books.
- Yochelson, S, and Samenow, S.E. (1976). *The Criminal Personality*, New York.